

توقین

صدراعظم نازک نارنجی به کاکا توفیق :

فلان فلان شده ، بازم که داری شاخ و شونه میکشی !؟



حوادث و اتفاقات

روز بروز کاروان چکی اسکانس که عبارت از سیصد عدد اسکانس رتقماسی یکتومانی بود بچیب گارمند دولت وارد و پس از یکساعت استراحت بمقصد چیب ملیکارها بحرکت در آمد!

در روز گذشته قیمت اجناس برای مدت یکساعت متوقف و مجدداً بقوس صعودی خود ادامه داد.

ناظران سیاسی اظهار عقیده میکنند که این یکساعت همان یک ساعتی بوده که کسبه برای «ناهار» بمنزل رفته اند!

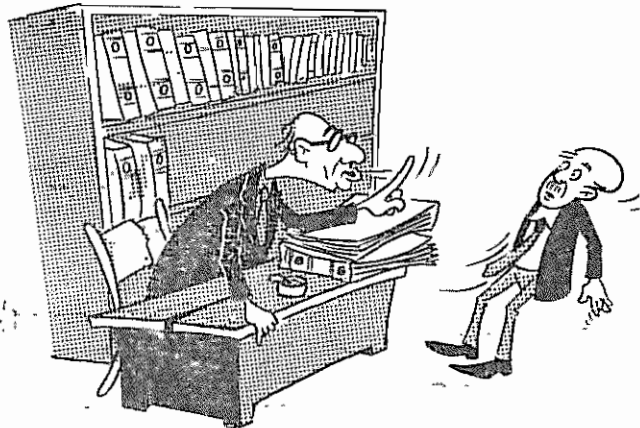
دیشب در داخل یکی از ناهای نانوائی تهران سیصد و شصت عدد جانور مختلف المسلک (!) پیدا شد طبق نظریه کارشناسان مربوطه این بزرگترین رقم مواد خارجیست که تا کنون در داخل یک ناهای پیدا شده است - بهمین جهت نانوائی مزبور بدریافت یک نشان لیافت از دست شهرتار مفتخر شده است! «خدا بخش»

جلوگیری از فاجعه!

۶۴ بسم افکن امریکا تا سسات دریائی ویتنام شمالی را بمباران کردند و نیروی دریائی و ذخایر نفت ویتنام منهدم شد در محافل بین المللی گفته شد امریکا از یک «فاجعه» جهانی جلوگیری کرد! «خبرگزاریها» توفیق - البته توجه دارید که انهدام نیروی دریائی و ذخایر نفت ویتنام یک «راجع» جهانی بود که از یک «فاجعه» جهانی جلوگیری کرد!

بایگانی ملی؟

خبرنگار فرهنگی ما گزارش میدهد که بزودی از طرف وزارت جلیله معارف یک بایگانی ملی تأسیس میشود و اسناد و مدارک تاریخی خانوادهها و مؤسسات در آنجا نگهداری خواهد شد. ولی خبرنگار قضائی ما معتقد است که تأسیس بایگانی ملی از طرف وزارت معارف کار بی حاصلی است چون بادگستری از سالها قبل «بایگانی ملی» عربی و طولی که خود وزارت بادگستری باشد تأسیس کرده و تمام اسناد و مدارک تاریخی (۱) مردم را در آنجا بایگانی کرده است!؟



فلان فلان شده حرف دهن تو بفهم! درسته که من امروز بایگانم ولی هیچ میدونی! که فردا همین بایگانی، اداره کل بشه من مدیر کل ام!!



سی و دو متر و ... یک کیلو متر!

هفتاد و نه شب آن روزی که سردرد دل رئیس آتش نشانی تهران در روزنامهها باز شده بود و میگفت: «نردبان آتش نشانی فقط «سی و دو متر» ارتفاع دارد و در ساختن نهای مرتفعتر از سی و دو متر جلوگیری از حریق برای ما امکان پذیر نیست»

بگومگویی مختصری بین من و مولی (یعنی بنده و بنده زاده!) در گرفت. مولی معتقد بود که اگر این خبر را نمایندگان آژانسها بخارج مخابره کنند برای ما بد خواهد شد چون همه خواهند گفت فل و بلبلی ها چه آدمهای عجیب و غریبی هستند که میلیونها تومان قرض میکنند و آسمان خراش میسازند ولی برای جلوگیری از حریق، نردبانی نمیخرند که اقل هشتاد متر ارتفاع داشته باشد!

ولی برعکس، من عقیده داشتم هر کس این خبر را بخواند بدستگاه ما آفرین خواهد گفت که، یک سیاست صحیح! موجب میشود مردم ساختمانهای مرتفع ترازی و دو متر سازند که در موقع حریق از بین بروند! مولی معتقد بود که داشتن ساختمانهای مثل شرکت نفت و هیلتون با نردبان سی و دو متری آتش نشانی درست مثل ایست که یک نفر پاره رهنه راه برود ولی ساعت تمام بالاتین بدستش بسته باشد!

اما من عقیده داشتم که اگر کوتاهی نردبان آتش نشانی خفتی برای ما بوجود بیورد وجود هتل هیلتون و شرکت نفت آن خفت را از بین میبرد و مباحثات را جانشین آن میکند! این حرف من البته صد در صد منطقی بود ولی بنده زاده که بچه نقص و سر بهوائی است میگفت اگر بفرض بحال چیزی بتواند خفت حاصله از وجود نردبان سی و دو متری را از بین ببرد آن چیز باید یک نجوی با «متریات!» سروکار داشته باشد و آسمان خراشهای ماهم فاقد این همبستگی است.

باری بگومگویی ما بهمین صورت ادامه داشت که دفعاً چشمم به اخبار چهارده مرداد یکی از روزنامهها افتاد. این روزنامه با تیتر درشت نوشته بود:

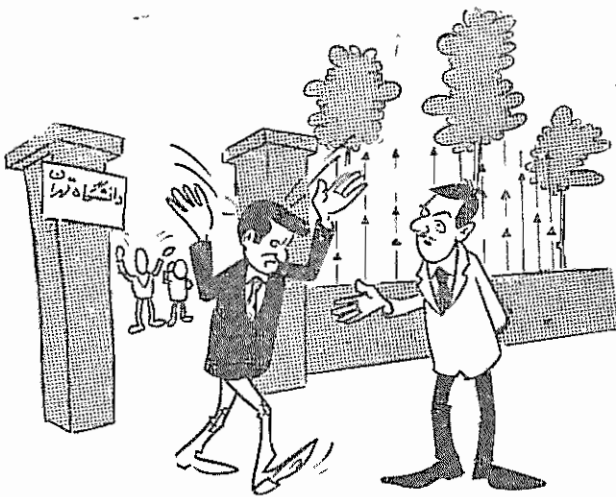
میز جشن مشروطیت «یک کیلو متر» طول دارد و سه تن میوه و سه هزار شیشه مشروبات غیر الکلی و یک تن و نیم شیرینی و یک تن بستنی برای میهمانان بر روی آن چیده شده است!

وقتی این تیتر را خواندم قبل از آنکه باصل خبر برسم و از سایر جزئیات این پذیرائی اطلاع حاصل کنم با عجله روزنامه را گرفتم جلوی بنده زاده گفتم مولی جان بخوان که حکیم فرموده است!؟

همینکه مولی مشغول خواندن شد دیدم نیش دارد یواش یواش باز میشود! گفتم چطوری؟ گفت چون طول میز یک کیلو متر است طبیعتاً با «متریات» سروکار دارد و میتواند خدمت حاصله از حقارت نردبان سی و دو متری را جبران کند! گفتم پس بدان و آگاه باش که دستگاه همیشه حساب کار خودش را دارد و منتها این تو هستی که عجلوانه قضاوت میکنی و موجب بدنامی دستگاه میشوی! مولی سرش را پائین انداخت و هیچی نگفت!! «کاکا توفیق»

۱ - مجلس تعطیل شد.
۲ - در روز ۱۴ مرداد با آب و تاب فراوان جشن «مشروطیت» گرفته شد.
سر مشق هفته:
«مجلس تمام گشت و با آخر رسید همو
ماه چنان در اول جشن تو مانده ایم»

«نایب کشور اتلام شد» - جراید



— دهه اکبرمگه توهم ردشدی که توست میزنی؟
— نه بابا قبول شدم، توستم میزنم که پول شهریه شو از کجا بیارم!؟

روزنامه فکاهی
تربیت
انقادی-اجتماعی-بسی
تأسیس ۱۳۰۱
چهل و سومین سال انتشار
(قدیمیترین روزنامه ایران)
اداره: تهران
خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸
تلفن ۳۹۶۷۳
عنوان تلفرانی:
«تهران: روزنامه توفیق»
چاپ: رنگین
باغ سپهسالار تلفن ۳۹۶۸۵
امور هنری توسط:
«استودیو توفیق»
قتل و اقتباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، رادیوها، تلویزیونها و هر جای دیگر بیهنحو و بهر شکل اکیداً ممنوع و کلیه حقوق منحصراً بروزنامه توفیق تعلق دارد.
بهای اشتراك:
یکساله: ۴۰ تومان
ششماهه: ۲۲ تومان
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی):
یکساله: ۴۵ تومان
ششماهه: ۲۵ تومان
(با پست هوایی):
بهای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن
بهای اشتراك تقدراً دریافت میگردد

«عبدلی»

احضار روح
اصغر قاتل!



بریزوز با شکم نفخ کرده و مالا مال از «آبدوغ خیار» در حالیکه کلیه دلواندرونم (که روی مرقه يك سگ را سیس نمیکنند!) از دنده و قلوبه و روده و پوده گرفته تا پوده و روده و قلوبه و دنده! در دریایی «آز آبدوغ» شناور بودند، کف اطاق دراز کشیده و پاهایم را سینه کش دیوار زده بودم و عرق میریختم!

هنوز چرتم نبرده بود که زنگ در خانه صدا در آمد و مخلص همانطور که دوغهای شکم «لب پر» میزد! نك یا پشت در رفته و در را باز کردم. بستچی با کتی بدستم داد و چون حواسش پرت بود بدون گرفتن دوزاری زد بچاک. زود در را بسته و چون ظاهر پاکت خیلی غیر عادی بنظر میرسید همانطور سرپائی باز کردم. روی کاغذی که داخل آن بود با اعداد سوسمار! تلگرافی باین مضمون نوشته شده بود: «تو که احضار روح بلدی چسرا روح مرا احضار نکردی- فوری مرا احضار والا پادرت در میارم.»

شترخون جهنم: اصغر خان» از شدت ترس عرق سردی روی پیشانیم نشست و زانوهایم سست شد. همانجا روی درگاهی نشستم و بفکر فرو رفتم.

این پدر نامرد گور بگور شده از کجا فهمیده بود که من احضار روح بلدم؟! حتماً روحهای بی چاک و دهنی که قبلاً احضار کرده بودم بهش اطلاع داده اند؟!

خواستم از احضار روح نجش منصرف شوم ولی یکمرتبه یادم افتاد که افلاک و فایملم توی جهنم هستند و ممکن است خدای نکرده چشم زخمی بهشان برسند!

با ترس و لرز در حالیکه مرتب «امن عجیب» میخواندم و توی «عرق گیرم» فوت میکردم با شپزخانه رفتم و بعضی احتیاط گوشه کوب در سرة منزل را برای دفاع برداشتم و با دلبره و ترس بطرف اطاق گوشه حیاط که بهش «زاویه» میگوئیم و خرت پرتاب و سابل احضار روح در آن قرار دارد رفتم در را از پشت بستم و چراغ قرمز مخصوص را روشن کردم سه پایه و صدلی کار تونک بسته احضار روح را از توی جعبه اش در آوردم و وسط اطاق گذاشتم. جعبه و باطری نصفه ای را هم که دراهای این کار را توی آن حل میکنم، آماده کردم و پس از جمع و جور کردن

سایر لوازم در حالیکه قلبم داشت از دهانم بیرون میپرید شروع براه انداختن دستگاہ کردم

بوی نم و زنک و دواهای مختلف توی اطاق در بسته تاریک پیچیده بود و نور قرمز چراغ بزوراز میان گازهای مختلف سوسومیزد.

نور قرمز کم کم پرننگ تر شد و یکدفعه از توی سوراخ دودکش اطاق صدائی مثل صدای رستم! بلند شد:

«ای بنده بدبخت، باچه کسی کار داشتی؟»

«اص... اص... اص... اصغر خان از جهنم!»

«اصغر خان آجان؟»

«نه اصغر... اصغر قاتل!»

«خاک برست با این سلیقه ت!»

چند دقیقه ای بسکوت گذشت و ناگهان صدای غرشی بلند شد:

«روح حاضر است! مدت ملاقات ۱۵ دقیقه من - اصغر آقا؟»

روح - اصغر آقا و زهر مارا! مردیکه مگه تو معرفت بونکردی؟ دیدم خیلی تویش پر است و ممکنه کار دستم بدهد گوشه کوب را جابجا کردم و گفتم:

«بین اصغر آقا، خونه ما نزدیک چهار راهوا که دادویداد راه بندازی ممکنه آجان پست سر و صدا تو بشنوه و بیاد یخه نو بگیره ببردت کلوتتری و دو مرتبه اعدامت کنن... اینده که بهتره یخورده یواش تر صحبت کنی.»

اصغر آقا که از صدایش معلوم بود جا خورده با پکری گفت:

«لا اله الا الله... من (باخوشم گی!) - راستی اصغر آقا بگو بینم کجا هستی؟! (با اخم) - پیش بزرگون

قوم، یعنی تو جهنم!

«اوضاع اونجا چطوره؟»

«خیلی بعض اینجاس، ولی تازگیها پدرمون داره از بی آبی در میاد!»

«دهه!.. چطور مگه؟»

«آخه واسه ما بنده های خداهم وزارت آب و برق درست کرده اند!»

«خب تازه چه خبر؟»

«هیچی سلامتی شما... بریزوز یکی از هنرمند های شومارو به راست آورده بودن جهنم، رفته بود پشت تلن مرتب میگفت آتیش نشونی! آتیش نشونی!..»

توی اون هفته هم چهار پنج تا آمریکائی رو چون مست بودن با «زنبه» آوردن از بالای جهنم و لشون کردند پائین.

پدر سوخته ها یخه مأمور جهنم رو گرفته بودن و میگفتند توسیاهی حق نداری توی جهنم باشی!

«خب دیکه تازه وارد چی دارین؟»

«دیروز عصر سه نفر را که میگفتن توی تو بوسهای شرکت زانند از گرما نفله شده ان آورده بودند اینجا ولی طفلکیها همچی که پاشون رسید توی جهنم، چون عادت نداشتند سینه پهلو کردن و از سر ما مردند!؟»

«از آشنا ما شنایچه خبر؟»

«همه شون سرور گرفته ان هیتلر میگه همه جهنم مال منه، انگلیسها دارن ته جهنم چاه میکنن نفت غیر بیارن، آمریکائیها هم دست بکار شدن که بلکی از ته جهنم موشک بفرستن کره ماه!»

«... راستی بینم مثل اینکه اصلا از اول شو ما با من کار داشتین؟»

اصغر قاتل که تازه متوجه موضوع شده بود مثل لکوموتیو غرشی کرد و با صدای دورگه و ناراحت گفت:

«براون ذات شومارو زومه چیها لعنت که داشتی پاک حواس منو پرت میکردی!»

«قضیه چیه؟»

«قضیه توست بخوره، من توی این گرما، از جهنم بلند شدم اوادم اینجا که چهار تا کلوم حرف حساب بهت بزیم توی روزومه بی نویسی تو دوساعته داری از من اصول دین میپرسی!»

«خب حالا مگه چی شده؟»

حرف تو بزین - چی شده؟! اون آقاییون

دکتر صاد و صادق دارن حق مشروع (!) ما رو میخورن و صدای هیچ ننه قمری هم در نمیدان!.. نامردها خوب روی ما رو سفید کردن! بروح کاظم گنج بر قسم از ماه پیش که این خبر توی جهنم بگوشم رسید تا الان یسه دقیقه خواب بچشم نیومده، از قول من بهشون بگو تا کار بجای باریک تکشیده باشو نواز تو کنش ما بشن بیرون.. درسته که ما اون موقع عقده اون نرسید کلوب، بلوب درست کنیم و عاقبت بخیر بشیم ولی من تا پای جان! و امیسم و نمیدارم کسی حق منو بخوره!! (همینطور که داش اصغر سر روده را توی آب گذاشته بود و با عصبانیت مرتب حرف میزد و شعار میداد یکمرتبه زنگ در خانه صدا درآمد و «اصغر قاتل» بتصور اینکه «اصغر آقا آجان» آجان پست است که سروصدای او را شنیده و آمده او را ببرد، از ترس آجان و کلونتری و باد گاه و گش ووا کش باد گستره باقی حرفهایش را قورت داد و با اینکه سه چهار دقیقه ای از وقتش باقی مانده بود هول هولکی خدا حافظی کرد و تنوره کشان بجهنم رفت... «پایان»

یکی در بیابان

یکی در بیابان سگی تشنه یافت
بسی شاد گشت و بسویش شتافت
ز روی لرحم بدو آب داد
پس از آن کمر بند خود تاب داد
بینداخت بر گردن سگ چنان
که بر خاست از جانب وی فغان
که ای مرد، ما را کجا میبری؟
مرا در پی خود چرا میبری؟
ولی مرد، بی صحبت و گفتمگو
بیاورد بر جانب شهر، رو
چو گردید سرسام از زوزه اش
یکی مشت بنواخت بر پوزه اش
دهان سگ بیگنه را بدوخت
دم شهر تازی دو تومان فروخت



کجا داری میری عمو؟
ملت - دارم میرم «هشتمو» از غرو در بیارم!

قابل توجه
«وطنان عزیز خارج از کشور»
از این پس:
هر کس...
هر کجا دنیا...
هر وسیله هر بانک...
مبلغی معادل ۲۵ مارک
بحساب شماره ۷۷۰۱
روزنامه توفیق
در بانک:

BANK SADERAT
2 HAMBURG 11
BORSENBRUCK 4
GERMANY

حواله کند - و آدرس خود
را همراه با رسید حواله
یول، با آدرس:
روزنامه توفیق
قسمت مشترکین
TEHRAN-IRAN
بفرستد. برایش هر هفته
با پست زمینی - به مدت
یکسال - روزنامه فکاهی
توفیق ارسال خواهد شد.

شماره مرادماه
مجلسه صرفا فکاهی و
کاریکاتوری

تزیین ماهانه

با ۳۴ صفحه کاریکاتور،
داستان، شعر، مقاله،
لطیفه، نکته، جدول و
سرگرمی، همراه با «یک
عینک مجانی» و دو عکس
جالب بر بسته، منتشر شده.
بقیمت ۱۰ ریال از روزنامه -
فروشیا بخرید و یک ماه بخندید!



با همه بالا پیره رشد سعادت
با روشن می باوضع زبونه
فزون گردد شعور دیلماسیت
بعون اخبار ما رو دونه دونه
(۴ - شماره ۱۹۶)

از نالت خیابانها به «بعدا» موکول شد

امان جون ماج میدی؟ میدم ولی بعدا!
چقدر سر میدوونی مارو توهی؟
لبا مو فاج میدی؟ میدم ولی بعدا!
آخه بعد یعنی کی؟ وقت گل نی!

صدر اعظم گفت: «صحبت دزدی و خیانت دیگر بگوش نمیخورد
و دستگاههای اداری تصفیه شده است!»

خدا را شکر بی اندازه و حد
شش تصفیه دستگاه ادارات
کد منسوخ گشته اون کارهای بدبدا!
«عوات نجه!» از اینجور افتخارات

رئیس نظام وظیفه پیرچند به اتهام اخاذی از شمولین تحت
تعمیق قرار گرفت .

نازدها بدو نمون داشت سفت میشد!
که بکبو این خبر خیط کرد کاروا!
در ... بدبین چفت میشد!
یکلی سنگ رو بیخ کرد مارو!

بر ناما سنگ کشی از این پس اجرا میشود!

پس از آن «هوش کشی» های بی علت
از این پس «سنگ کشی» آغاز میشه
کدهی کردن تو کارماک و ملت
در رحمت بر و مون باز میشه!

برای هر یک از ده «زار مهمان» هر شرطیت یک کیسلو میوه و
شیرینی آماده شد!

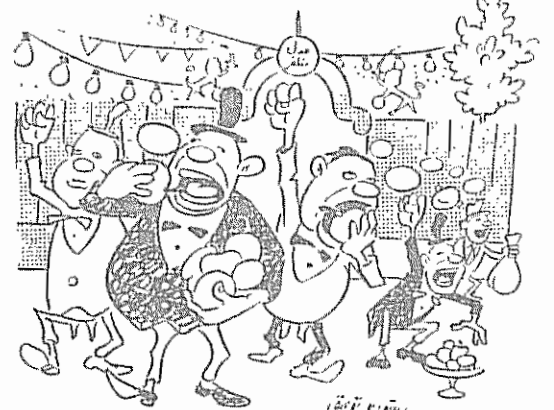
اگر تنیون نداره طفل بنده
ولی باز قدرشو باید بدونیم
اگر مشروطه ما چون و چنده
برایش آبه الکرسی بخونیم
که جشنش لااقل هر ساله بریاست
اونم با این تفاسیلی که میگن
«پیری پیر کیلو» شیرینی میوه میدن

در آمریکا همچنان شوغای کنه مکتبهای نژادست .

برات گرم مدعی باز «زنج» نشینه!
چیکار داری که چی گفته است «لینکن»
تمدن معنی اصلیش همینه!
لا لائی راسه کی گفته است «اینکن»
که ادن بابا کسی درویش بوده،
نه عصر موشک و عصر ترقی
اونها افکار قرن پیش بوده،
(سفید افضل تره با کله شقی ۱)

گوسفند های تر گیه علاوه بر آنکه بی شرم بود لاغر هم از آب درآمد!
بی اونکه بیره از کلهات هوش
برای لاغرو چاقیش زن جوش!
که هر چی میرسد از دست نیکوست
میخوا درخ بوزه باشه یا بخواد پوست
کلاه مارو چون بی شرم دیدند
میگن پشماشونم از بیخ چیدن!

در جشن مشروطیت امسال «مشروطه خواهان!» یک
کیلومتر میوه و شیرینی و بستنی خوردند!



زنده باد مشروطیت!

«گلدوانر برای ریاست جمهوری آمریکا و رسیدن بکاخ
سفید شدت فعالیت میکنند.» - جراید

«زرد آلو عنک»

«میترا» «میترا» و «سپاه»!

تو ای «گلد قاطر»، جوان رشید!

بشو منصرف زمین خیال تباه

که کر راه یابی بسد «کاخ سفید»

جهان را نشانی به «خساک سپاه»!

لبایف الطی ایف

صورت و سیرت

ماسک سازی هیولا میساخت.
اورا گفتند چه کنی؟ گفت:
- صورت دیوان میسازم و سیرت
زیرکان!

خوش خیر!

مردی بسد نیال آزادی
رفت، خیرش را آورد.
ویرا گفتند:
- چرا خودش را نیارودی؟
گفت:
- تا من رسیدم برندان و ودش
ا.ا. برده بودند.

کناک

بیچاره ای در کنار کوچه
خفته و کف بلب آورده بود.
جمعی برس بالین وی کرد
آمده و هر یک سخنانی گفتند.
یکی گفت: «من بدو کفش و
اباس دهم.
دیگری گفت: «من اورا لباس
بوشانم.
سومی گفت: «من اورا بشقاب
کسارم.
چهارمی گفت: «من خیس
دارائی خویش بدو دهم.
پنجمی گفت: «... و من نیز ذکوة
خویش ورا بخشم.
رجالی در میان جمع بود، او
را گفتند تو هم کسکی بشما
گفت:
- من نیز بحالش افسوس
میخورم!.. و آنچه را شما بدو
داده اید از وی باز میستانم!!

احنت

و کیلی در مجلس سخن
میراند، شخصی احنت گفت:
و کیل گفت: «مرا گوئی؟
گفت:
- خیر، تماشاچیان را
گویم که سخنان تومی شنوند و
دم برنمایا ورنه!

کفش گمراه!

کفش رجلی را دزدیدند
و به مسجد بردند:
گفت:
- سبحان الله، من خود لادینم
و کفتم مسلمان است!..

دوستی یک حانه!

تاجری ورشکست شده و
ترک نماز وروزه کرده بود او را
گفتند:
- چرا با خدا قهر کرده ای
مگر نشینده ای که گفته اند «کاسب
جیب خداست»
گفت:
- دوستی که «ساک جانبه
نمیشود!
«پسر خاله» عیب دزاکانی!

صدر اعظم گفت: «دبگر سببت خیانت و دزدی بگوش نمیخورد!» - جراید
اما...
گفت: «کویا که صدر اعظم ما
گفته اکنون توان بیان کردن -
که: «دکتر در دوائر دولت
«صحبت» دزدی عیان کردن
هیچ و اصلا نمیخورد بر گوش
چند از این به توان کمان کردن؟
گفتمش: «حوب گفت لیک نگفت
که چنین «صحبتی» توان کردن؟
و انگی، نفع همچو «صحبت» چیست؟
:- خصته مغز و دل و زبان کردن!
صدر اعظم پس از تصادف اتومبیلیش «دست بعصا» راه میرود!



کاکانوفیق - داداش! همیشه شعبون یکدفعه هم رمضون!

بسیک ترجمه فارسی کتب مذهبی:

اندر احوال مجلس شوربا

... و مردی بود علم نام، امیر اسدالله خان (۱۹)
بگزیده که گزیده شوند و بیاورد که بیایند و بنشانند که
بنشینند (۲۰) و نام آنجا مجلس گذاشت (۲۱) و نام آن
مجلس، شوربا گذاشت (۲۲) و ایشان بنشستند و ایشان
مجلس بپراگندند و ایشان چیزی ندانستند (۲۳) دانائی
بود از جمله دانایان هم آنجا (۲۴) «فسنجون» نام که
چه دیدی حکمت خدا و بدگار عقل آفرین را؟! (۲۵)
«عقل کل! او بود «عقل کل! او هست» عقل کل! او خواهد
بود و دیگران نیز!! (۲۶) و هم آنجا باز زنانی چند بودند
پیر و پاتال (۲۷) و ایشان رسولان کثوم ننه، فاطمه
ازه، زیور بگوم، فضا، حسانونم، خانجی آغا
و امثالهم بودند یعنی! (۲۸) آیا مگر نه به راستی است
این سخن؟! (۲۹) که به راستی است این سخن! (۳۰) و کیلان را
به راستی که به راستی است این سخن!! (۳۱) و کیلان را
گرامات و معجزات بود فر او ان! (۳۲) و ایشان بر گزیدگان!
بودند که بر گزیدگان را گرامات و معجزات باشد فر او ان
(۳۳) و یکی آن که تصویب کردند ششده لایحه را در یک
نشست! (۳۴) که هنوز ناشی بودند و تازه کار (۳۵) بین که
چه ها می کردند چون ماهرمی گفتند و دست اندر کار (۳۶)
و هم از آنها بود «هابی بی» «تا و پسر» (۳۷) که یک عمر
چشم بسته و گوش، و گردن کلفت (۳۸) و این هشت بود
نمونه خروار (۳۹) به سیرت نه به صورت (۴۰) که
لاگران نیز در ایشان بودند (۴۰) و آمین!



تبریز:

چهار اسفالت بطریقه جدید!

یکی از گردشگاههای شهر تبریز «شاهکلی» است و چون از وسط آن فقط یک خیابان باریک میگذرد و در آن، هنگام عبور مرور تصادفاتی رخ میدهد، سه سال پیش شهرداری برای آنکه در این محل خیابان دیگری احداث کند بشکر افتاد از هر کسی که وارد این گردشگاه میشود دو ریال پول بگیرد و اعتبار ساختن خیابان جدید تأمین شود ولی تا الان که سه سال میگذرد دروازه‌های قطره قطره جمع شده و در باریک‌سازی تشکیک داده هنوز از خیابان جدید خبری نیست! «ج: پس یازان!»
توفیق: نه بابا، شما تبریزی‌ها هم که بدتر از ما چقدر عجول هستید! این بنده‌های خدا که میخواهند خیابان شاهکلی را با دوازده اسفالت کنند هنوز مشغول پول جمع کردن هستند!

اعتصاب

چند روز است که تمام سپورهای این شهر برای اعتراض به کمی حقوق خود اعتصاب کرده‌اند و شهر تاری در این مدت بوسیله ماشینهای آتش نشانی زباله‌ها را آب پاشی میکنند که تروتازه شود!
امیدواریم شهرداری انقدر بدرخواست سپورها رسیدگی نکند تا زباله‌ها همه سبز و خرم شده و گل بکنند و باین وسیله شهر هم کلکاری شده باشد! «انزلی»



قلقلجی خراسونی زن شو! (۱) بلهجه شهدی بخن!

عاقبت ای زنکه (۲) موشت موره وامکنه (۳) بسکه باهمسیه‌ها (۴) قرقر بیجا مکنه روز وشو (۵) داد مزنه جیغ مگشه قمرز نه (۶) بیخودی با بیچه‌ها جغ جغ ودعوا مکنه (۷) مگه موامرو زیم (۸) تو قدیمی خاک سرت بخنه (۹) ای زنکه واخ که چی کارا مکنه صبح قبل از همه چی با دهل شیر خدا رقص راک آندزل و رومباو چاچا مکنه وخت که (۱۰) راه موهی بیخودی سوت مزنه تما هنر پیشه بشه خیل (۱۱) تقلا مکنه گوشه یم نون ندرم (۱۲) باجیب خالی شو روز هوس رقتن دریا و اروپا مکنه! تا با شیز خنه با مگدره (۱۳) ماهی، چی بگم کسه با شیز خنه اعجاز مسیحا مکنه آب دوغ ره (۱۴) میزه! اشکنه ردهم مکنه! فلفل و گوجه فرنگی ره مریا مکنه سر شو وخت موه جای موره یهن کنه (۱۵) پوست یون (۱۶) خنه مامشتر کبرامکنه بیخودی داد مگشه هی موره نفرین مکنه جلو همسیه‌ها پاک موره رسوا مکنه مگه: «ای همسیه‌ها! شوهر مود یو ونه یه (۱۷) بیخودی او خودشه (۱۸) توی شما جامکنه سر شو یگانه (۱۹) مندیل و عباور مندره (۲۰) موه مسجد خودشه مثل آخندا مکنه (۲۱) بخدا ای زنکه با ای کاراش گوشه موره (۲۲) کی خدا شراوره (۲۳) از سر مووامکنه

۱ - زن من ۲ - این زنیکه ۳ - موشت مرا باز می‌کنند ۴ - همسایه‌ها ۵ - شب ۶ - داد می‌زنند، جیغ می‌کشند، قمرز نه ۷ - قبل وقل و دعوا میکنند ۸ - می‌گه من امروز هتیم ۹ - در خانه ۱۰ - وقتیکه ۱۱ - خیلی ۱۲ - گرسنه‌ام، نان ندارم ۱۳ - تا بشیز خانه یا می‌گذاره ۱۴ - را ۱۵ - سرش وقتی که می‌رود جای مرا پهن کند ۱۶ - پشت بام ۱۷ - دیوانه است ۱۸ - خودش را ۱۹ - یکدانه ۲۰ - برومیداره ۲۱ - آخوندها ۲۲ - باین کارهایش مرا کشته است ۲۳ - اورا.

اصفهان:

چهار جلو و عقب!

کوچه تلفنخانه اصفهان که به خیابان‌های اصلی شهر متصل میشود مستراح عمومی (وخصوصی!) شده و کثافت از در و دیوارش بالا میرود. ما اول خیال میکردیم اگر جاهای دیگر اصفهان کثیف است لااقل این کوچه را که دو سه قدم پشت سر شهرداری است تمیز میکنند ولی بعداً فهمیدیم همانطور که هیچکس پشت گوش را نمیتواند ببیند شهرداری هم از پشت گوش بیخبر است!

«بلبلگوش!»
توفیق - شهرداری شما از قرار پشت گوش‌را که چشم ندارد ببیند هیچی، شامه‌اش هم کار نمیکند!
مشهد!

امامزاده‌ای که معجز نمی‌کند!

بهداری ما برای آنکه ش بیماران مزاحم‌را که هر روز مثل موروملخ از در و دیوار آن بالا میروند از سر خودش کم کند دست بابتکار جالبی زده، بدین معنی که مدتی است بین مردم شایع کرده در کمال آبادارک امامزاده‌ای پیدا شده که همه‌را شفا میدهد! و مردمی که از امامزاده‌اولی (یعنی همان اداره بهداشتی) خیری ندیده‌اند این خبر باورشان شده و هر روز صدها نفر بیمار و کور و کچل برای شفا گرفتن در صحرای سوزان کمال آباد! ویلان و سرگردان دور امامزاده جمع میشوند که برایشان معجزه کند!.. و ما مورین بهداشتی از اینکده دوسه روزی است شرمشضا از سرشان کم شده، بریش در نیامده مردم می‌بخندند!

اراک: محمد صیافی

تجزیه و ترکیب

بال: درتر کی بمعنای عمل است. دوز: درتر کی بمعنای نمک است. و وقتی «عسل» و «نمک» را رویهم بریزیم میشود: **بالدوز**: که بمعنای «خواهر شوهر» است!
کاکا = و در فارسی بمعنای کسی است که بال میدوزد!

گلپایگان:
حسنی بکتب نمیرفت وقتی میرفت جمعه میرفت!
دو هفته پیش روز جمعه رئیس بادگستری استان اصفهان از پرونده‌های **بادگستر** دیدن کردند و از زیادی پرونده‌ها اظهار خوشحالی فرمودند و وعده دادند که بزودی حجم پرونده‌ها از این هم بیشتر خواهد شد!

دک - تلفنچی!

همونجائی که میگن جای لاتاس! الهی زیر و رو شه شهرداری! که تر خشر برق آزاد میبرونه! «م - طرق چی»
که و عشق بهتر است از لندن ورم؟! ز سوسک و عقرب کاشان (۱) و ز فبور بدور خونه هامون حلقه بسته! «ن - سالکی»
سلام را بگیر از رشت فوری! که دارم شکوه از آن بی‌نهایت بله این صحبت مخلص درست است که میخواد همیشه «پست بهتر»!
که احساسات ما شد پیر جریحه! بود از «سکس» مملو هر خیابان شدند از بهر ما قوز بالا قوز همه پولدارن و پرفیس بادن، گران کردند نرخ نازنین را! دارن یکریز میندازن و قیمت دارن، هی نرخها رو بالا میارن!
که دارد بلبل و کبک و فناری! تمام کسری هامون شد فراهم! تمام مشکلات از بیخ حل شد!
منم ممد حسن فرزند حمزه! ولی کارش فقط عوراست و غمزه! «کدخدای نطنز!»
شدم در چاله‌های چاه‌ها کم! الهی دور کاکا چون بگردم! ز وضع چاله‌ها دائم خبر داد بپویر کزد از دم چاله‌ها را! اگر گفتی چطور می‌باید زباله آشنا!
که وضع نان ما همچینه (۱) اینجا می‌ترسم مثل من حیران بمانی! که اسمی مانده از آن و دگر هیچ «آقا علی»
مشو وارد بدون ذکر اشهد! پیاده که میشی تنبون نداری! شود هفتاد وشش جای تو پیاره!
مفصل نیست، خیلی مختصر گیر! که میباید گران هر چه بخوای بکرمان آمده اینبار زیره!



جواب کاکا:
- الو شهستونهای دو، رو نزدیک شنیدم تیکه‌های آنتیک آنتیک! ز بندر پهلوی، و ساری و رشت (عجبا خبری آمد اول دشت!) تمام درد دلها را شنیدم بوضع دونه دونه اش خوب رسیدم ولیکن هست حرفی در گلویم که باید با شما آنرا بگویم و آن اینکده: «الومرکز» فرستان همیشه پشت گوش لرز لرزان، با شخص بنده صحبت می‌نمایند همه هستند مثل بنده تو دار خلاصه، گویم اکنون خیلی روراست «حکیمباشی» منم در این میان خلاصه نطقتون یک خورده باز شه



- به به چه قشنگه!
- عروس رو میگی خواهر!
- نه، ماشین «۵.کا.و.» رو میگویم.



فندک
توقین
گنج: آهک بی بخار!
چیچق: عصای لب!
«ژرژ رایج»
پنکه: بادبزن عجول!
بوسه: ماچ «دولو کس»!
«شیرری: شجاع فیروزآبادی»
وزارتخانه های بدن!

مغز: نخست وزیری!
معدنه: وزارت مسکن!
گوش: وزارت پست و تلگراف و تلفن!
دهان: وزارت انتشارات و تبلیغات!
چشم: وزارت برق! (چون از چشم آدم برق مپره!)
کاکا - داداش از جاهای دیگه
آدم هم برق میپره پس اونام وزارتخونهس!
مثنائه: وزارت صادرات!
قلب: وزارت «عشق‌داری»!
صورت: وزارت کشاورزی (وزارت کشت ریش!)
پا: وزارت «راه»!
«ن.و.یوسفی»

طرح ابتکاری کا کا توفیق برای بالا بردن حقوق کارمندان؟!

روزنامه توفیق بچشم همچشمی کلیه حضراتی که این روزها بدولت پیشنهادات اصلاحی میدهند با کمال خوشوقتی با اطلاع کلیه کارمندان و حقوق بگیران جزء دولتی میرساند که «کا کا» با تحمل زحمات زیاد موفق شده طرحی تهیه کند که بموجب آن بدون هیچ دردسر و گذراندن لایحه و تصویب نامه حقوق و مزایای کارمندی که ماهیانه ۴۰۰۰ ریال حقوق میگیرند تا ۱۴،۰۰۰ ریال بالا برود.

در طرح تنظیمی کا کا بکلیه کارمندان دولت پیشنهاد شده که سعی بکنند در مدت کمی دست کم هر کدامشان ۱۰۰ زن عقدی و صیغه برای خود دست و پا کنند. بدیهی است در مدت یکسال از مخدرات فوق لاقبل صاحب ۱۰۰ تا بچه خواهند شد و با ۱۰۰ ریال مدد معاشی که دولت برای هر بچه در ماه در نظر گرفته در عرض یکسال حقوق یک کارمند ۴۰۰۰ ریالی به ۱۴،۰۰۰ ریال افزایش خواهد یافت و از مشکلات و بدهی‌های فعلی نجات پیدا خواهد کرد! ممولی - یا لالا... حالا دیگه ببینیم چکار خواهید کرد - از شما حرکت از خدا برکت!

چرا کمند کوی

«چنین گفت رستم باسفندیار»
برومجلس اون «سنگ پا» رو بیار « یعقوب کچل »
«هر چه از دوست میرسد نیکوست»
هر کسی توستی خورد در قیوست « ر - خدا بخش »
پس پریش تو ماشین در بست!
«پس فوج با بدان بنشست!»
«آشنا»
«هر که دار دامانی موجود»
بعد از این صاحبش نخواهد بود!
«مأمور کشاورزی»
«تو کمز محنت دیگران بیغمی»
گمانم که وردست صدر اعظمی!
«ج: نوروزی»
«من نگویم که مرا از قفس آزاد کنی»
شوهری بهر من آورده دلم شاد کنی»
«دختر خاله بیروز»
«تو که ناخوانده ای علم سماوات مکن آخر پسر شوخی با پایات!»
«دانشجو»
«چنین گفت رستم باسفندیار»
که مادر زنت را بچنگم میار!
«ویز پتور مطبوعات»
«گویند مرا چو زادمادر»
با خواهر خود شدم برادر!
«اکبر نعمتی»
«در خواب بدم مرد در دمندی گفت»
ای بچه هوا سرده، برو زیر لحاف!
«تابدا نجار سید دانش من»
که بدانم رفوزه ام امسال!
«چارو»
«داد معشوقه به عاشق پیغام»:
که عروسی دارم امشب نیام!
«همدان: اکبر جوشن»
«اگر داری تو عقل و دانش و هوش»
مکن پنجشنبه «توفیقو» فراموش
«مشتی شب جمعه»
«من نگویم که بدر ددل من گوش کنی»
قصه «لایحه» را خوبه فراموش کنی»
«کارمندزاده»
«الای گشنگان کشور جم»
برید گمشید، بروا تو نو کنسد کم!
«گشنه دانشجو»

کالیفرنیا: م - رئیسی

آبروی کار

بی پولی و غم شکم و آرزوی کار
این هر سه دربی من و من رو بسوی
شبا که دیده ام بهم آید ز بهر خواب
در خواب میدوم همه در جستجوی کار
اشتر بخواب بیند اگر پنددانه، من!
بینم بخواب دانه آن خالروی! کار!
در فکر کار، آب خوشی از گلوی ما
پائین نرفته زانکه شکسته سبوی کار!
رسوای خاص و عام ز بیکارگی شدیم
ما آبروی خویش نهادیم روی کار
دنبال کار تا بکالیفرنیا شدیم
اینجای هم هنوز کنیم آرزوی کار!



چون جنگل مولا شده این موی سرم شیطو نه میگه که من ز خیرش گذرم



با دست بگیرش؟ نه یادم آمد: باید که برای آن یکی «فیت» بخرم

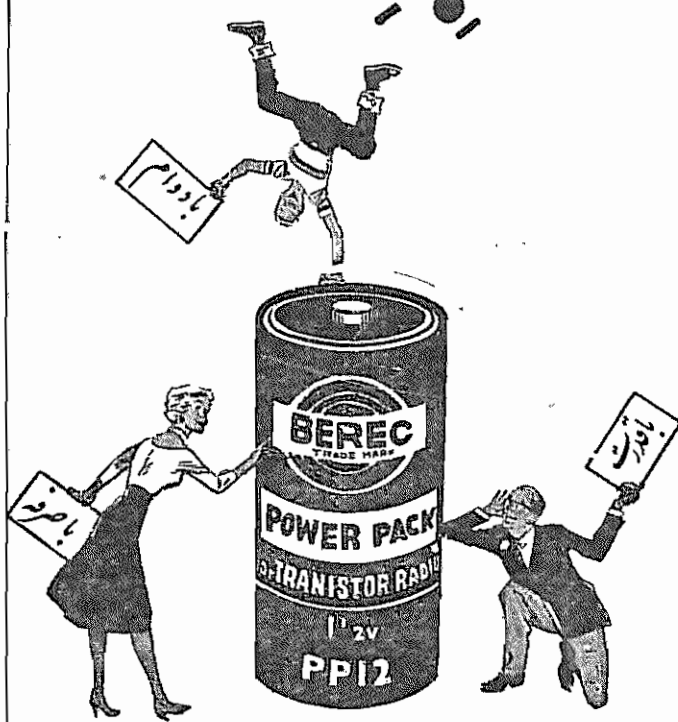
فیت کرم محافظ موی سر برای آقایان
فیت واریته مخصوص سلیکون ویتامین
F برای تقویت موی

فیت محصول شرکت آلمان است. در هر دو مرد و جوانی و کاربرد (توقین) تهران - ایران تهیه میگرد



- الو، الو، آتش زفانی!
- بله، بله
- ... آتش گرفتم.
- صبر کنین الان یک صندوق «کاناداری» براتون میفرستم.

باطری بزرگ ساخت انگلستان



باطری بزرگ برای انواع رادیو و چراغ قوه

باطری بزرگ

ای بزرگ عالم چراغان شد ز تو نور در دنیا فراوان شد ز تو کرده ای روشن بر ایم راه را آفرین ، صد آفرین بر نورتو ایکه دنیا را منور کرده ای راست راستی پاک محشر کرده ای

دیوار صوتی

روزنامه‌ها بابتیرهای درشت خبر دادند که روز یکشنبه چندتا جت دیوار صوتی را با سرو صدای فوق العاده‌ای در تهران میشکنند و شیشه‌ها را هم خورد میکنند تا یکی از مشکلات و ناراحتی های بزرگ مردم را که سالهای سال است آرزوی حل شدنش را دارند رفع کنند!

روز یکشنبه اتفاقاً اگر از کا کا صد درآمد از جتهای دیوار صوت شکن ، هم درآمد ... آب از آب تکان نخورد و ما که از صبح توی بالکن اداره گوش ایستاده بودیم جز صدای آروغ رهگذرها چیزی نشنیدیم و باینترتیب عملاً ثابت شد که جتهای شکننده دیوار صوتی هم با همه برو بیا و سرو صدا شان وقتی پایشان توی این مرز و بوم برسد بیصدا میشوند و از حال میروند!

کرم حبوب

« قوه » خریک !

رفت مردی سر شب خسته و لب تشنه و مغمور، به میخانه بصد شور و در آن دخمه چون گور، به پیش دوسه بیغور، نشست و زهمه جور سخن گفت و پی هم عرق کشمش بی پیر سرازیر توی معدنه خود کرد و همیزد پی هم داد سرپا - دوی میخانه چود دیوانه و میخواست ز یارو می و پیمانانه و میگفت: بده باده و کن مست و خرابم .

عاقبت لول شد و خرم شنگول شد و مست چو دیوانه ز میخانه برون آمد و باهر که طرف شد وسط راه بدو گفت چرندی و پرندی و درین بین بناگاه مصادف بیکی از رفقا گشت و بدو کرد سلامی و علیکی و پس از پرسش احوال نظر کرد بیک سوی خیابان و عمارات بلندی که در آن سو بنظر بود نمودار، نشان دادش و گفتا که: « بیا تا بتو اینها همه بفروشم از آن روی که باشدمه ملک من و مال من و خواهم بفروشم همه را، چون دگر املاک من از حد شده افزون تر و دیگر رنگهداری آنها بعدا بم؟! » چونکه آن دوست شنید این سخنان ، خنده زنان جانب میخانه نظر کرد و بدو گفت:

« تو تا حال بسر برده درین میکرده و می زده و یافته ای قدرت آنرا که فروشی همه املاک خودت را ز سر لطف بمن، لیک من خسته گون حوصله و تاب خریداری ملک تو ندارم! نفسی صبر کن ای - دوست که منم توی میخانه نهم پای وزنم یک دوسه گیلاس که نا قدرت و نیروی خریداری املاک وسیع تو بیا بم! »

« دهده میرزا »

مارا بس

ضرغام خلیج - بجهز لقان

از خورا کی بجهان لقمه نان مارا بس
آنهم ایدوست، بدین وضع گران مارا بس
خلقی اندر دورا نند به فوق فضا
در سراز قرض زیاد این دوران مارا بس
از غسل بر لب دلداز قناعت کردیم
صحبت از کوه سپند و سبلان مارا بس
مرغ بریان که فروشند مرا حاجت نیست
اینهمه مرغ هوا در طیران مارا بس
دزد اموال مرا برده و من با کم نیست
هست پرونده چو اندر جریان مارا بس
گوشت نایاب ولیکن بعوض ماست گران
از جهان باد هوا، آب روان مارا بس



داداش بعقیده تو توی کودوم بانک حساب باز کنیم که انصاف داشته باشا - توی بانک اصناف که حساب ذخیره اش از هر خانواده یککته برنده داره .

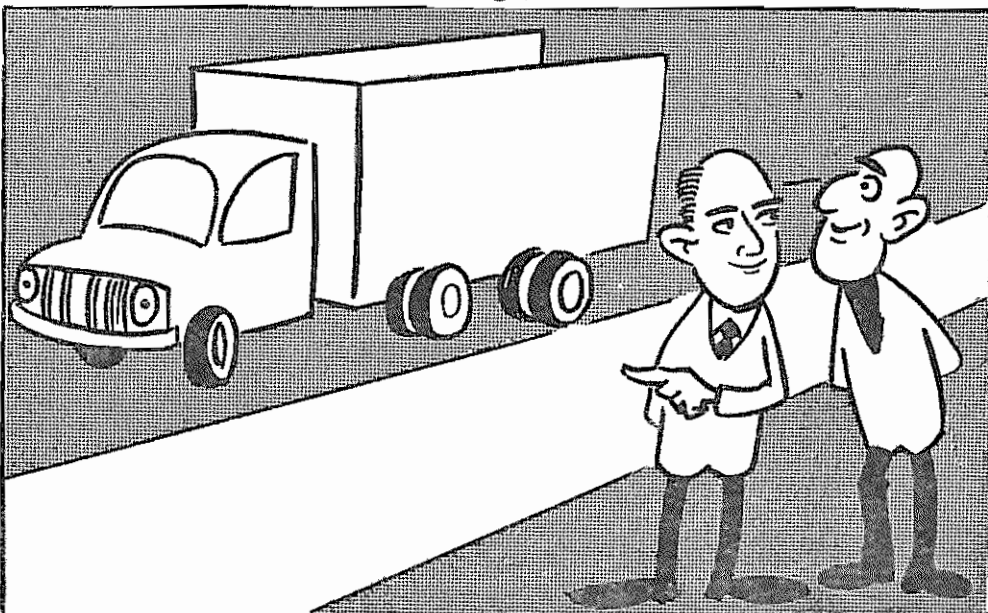
مجالس تر حیم

خانواده‌های بالنسبه محترم قصاب زاده - بقال پور - عطار نژاد - ناناوچیان - سبزی فروش تهرانی - علاف اف و کلیه کسبه زیر گذر لوطی صالح در گذشت مرحوم مغفور میرزا احمد بایگاتچی، دونیایه مکان ، خلد آشیان را با اطلاع کلیه طلبکارهای این مرحوم بی معرفت (۱) رسانده بقاء باقی بدهکارها را از درگاه احدیت خواستار است .

مجلس ختم طلبهایمان از آن مرحوم شب جمعه همین هفته در این بابویه منعقد است . از عموم همکاران محترم متمنی است در این مجلس پرسوز و گداز شرکت فرموده و پشت دستشان را داغ کنند که دیگر به کارمند جماعت نسیه ندهند!

بدینوسیله از عموم برادران دینی و غیر دینی که هفته قبل در شب سال این کمینه شرکت کرده بودند تشکر میکنم .
« فرشته خانم مجلسی »

با نهایت شغف در گذشت بموقع مادر زن عزیزم را با اطلاع دوستان و آشنایان میرسانم .
مجلس ختم آن مرحوم که در زندگی یک کار خیر کرده و آنهم همین کار آخری بود فعلاً بر گزار نخواهد شد . چون بمرده که رو بدهید ممکن است زنده بشود و باز همان آش باشه و همان کاسه !
« داماد از بند رسته ! »



خوب بگو ببینم با این پونصد هزار تومنی که با بلیت ۵ تومنی امانت ملی برنده شدی میخوای چکار کنی؟
- میخوام اول اون دیزل رو بخرم بعد بوئها رو باهاش تحویل بگیرم!

قصاب باشی محله!

توی محله قدیمی مادرحدود بیست خانواده زندگی میکردند. محله ما همه چیزش خوب بود ، فقط دو تا ایراد داشت : اولش این بود که هفته ای یکشب تمام اهل محل بموجب رسم چندین وچندساله خود سر آب انداختن باهم کاردو پتیر میشدند و مثل سگ و گربه بهم میپردند .

در این « یکشب هفته » ، همه دوستی ها فراموش میشد، توی کرپه آب میفتادوتا پای دیوارها بالا میامد درحالیکه حوض ها رو آب انبارها از بی آبی لاله میزدند .

در روز بعد « کرکی » سگ کنده ولی بی بته محل هم کم شد و سه روز بعد خرمردنی « دمش شعبون » هم رفت آنجا که پدر مرحومش رفته بود !

زنبهای محل چادرها را پشت گردنشان محکم کره میزدند و با لباس خیس و گل آلود و کهنه راه آب های آب چکان اینور و آنور میدویدند و بهم لیچار می گفتند ، گوشه کنایه میزدند و فحش میدادند .

راستی یادم رفت اول مطلب برایتان بگویم که به محله قدیم ما میگفتند « باغ وحش محله » چون بقدرتی خدا سه چهار برابر آدمهاش سگ و گربه والاغ و موش و مارمولک و خرچسونه و و و و ... داشت که از درودیوار بالا میرفتند .

مردها هم کتف روی زمین گل آلود دراز میکشیدند و با چوب « راه آب » خانه شان را بازمیکردند همیشه هم سراینکه چه کسی اول آب ببرد دعوا بود . این یکی یواشکی توی سوراخ « راه آب » همسایه اش گونی می تپاند و همسایه هم یواشکی توی « راه آب » خانه او ، گربه مینداخت .

چه دردمرستان بدهم در عرض دوسه ماه محله ما چنان خلوت و ساکت وصامت و سوت و کور شد که صدای اهل محل از بی جانوری در آمد نه يك سگ بود که بچه ها با سنگ دنبالش کنند نه موش و گربه ای بود که با هم جنگشان بیندازند نه يك الاغ که از سوارای بگیرند . هیچی نبود ، هیچی! هر کس هم درهرجا از دست گربه یا سگش دلخوری داشت، ورش میداشت صاف میاورد توی محله ما ولش میکرد و میرفت خیالش هم راحت بود که دیگر بر نمیگردد !

او ، گربه مینداخت . ایراد دوم محله ما نبودن يك دکان قصابی بود . زیر بازارچه محل همه جور دکانی پیدا میشد جز يك قصابی و هر کس دو سیر گوشت میخواست بخرد باید گیوه هایش را ور بکشد و برود سه تا محله آن طرف تر و از غریبه ها گوشت بخرد .

کم کم این موضوع به محله های دور و بر هم سرایت کرد و سگ و گربه والاغ آنها هم ته کشید .

يك عده که توی محل لوله کشان شتر از بقیه آب و ور میداشت حرفشان در رود داشت هفت هشت دفعه به برزن نامه نوشتند ولی خبری نشد .

حالا بیاید بشنوید از آن طرف که عوضش در این مدت روز بروز دکان « عنبر آقا » بزرگ تر میشد . درها را رنگ و روغنی زد سه تا دکان بغلی را هم خرید و توی دکانش انداخت - تویش را آینه کاری کرد و دست آخر چهار تا قاب عکس هم این طرف آن طرف زد .

این مخمصه نجات بدهد . یک ماهی توی برزن اینور و آنور دوید و هفت هشت تارا واسطه کرد تا توانست بیمنت و مبارکی یکی ز دکانهای زیر گذر را اجاره کرده یوسه قناره کوسفند تویش آویزان کند و دست بکار قصابی شود .

آخوندی هم که برای اولین بار با الاغش برای روضه خواندن آمده بود صحیح و سالم از محله ما بیرون رفتند .

یک هفته اول را تمام اهل محله به نکرانه این موهبت الهی شب و روز پشت میخوردند هفته دوم سوم هم بخوبی خوشی گذشت بطوریکه « عنبر آقا » وانست تمام پولهای را که بابت خریدن ترازو و چاقو و قناره و صقل و پیشخوان از این و آن برض کرده بود پس بدهد .

بعد از فوت عنبر آقا حیوانات روز بروز در محله زیاد تر میشدند . قصاب جدید محله هم که تازه از

بخت میخوردند هفته دوم سوم هم بخوبی خوشی گذشت بطوریکه « عنبر آقا » وانست تمام پولهای را که بابت خریدن ترازو و چاقو و قناره و صقل و پیشخوان از این و آن برض کرده بود پس بدهد . هفته چهارم پنجم بود که یک دفعه خبر آوردند الاغ ماده مش شعبون ، کج فروش که آبستن

... یکروز مردم با کمال تعجب دیدند که سرو کله دوتا سگ توی محله پیدا شد و پشت بندش در عرض یک هفته دوتا گربه هم باین محل آمدند .

یک ماهی توی برزن اینور و آنور دوید و هفت هشت تارا واسطه کرد تا توانست بیمنت و مبارکی یکی ز دکانهای زیر گذر را اجاره کرده یوسه قناره کوسفند تویش آویزان کند و دست بکار قصابی شود .

آخوندی هم که برای اولین بار با الاغش برای روضه خواندن آمده بود صحیح و سالم از محله ما بیرون رفتند .

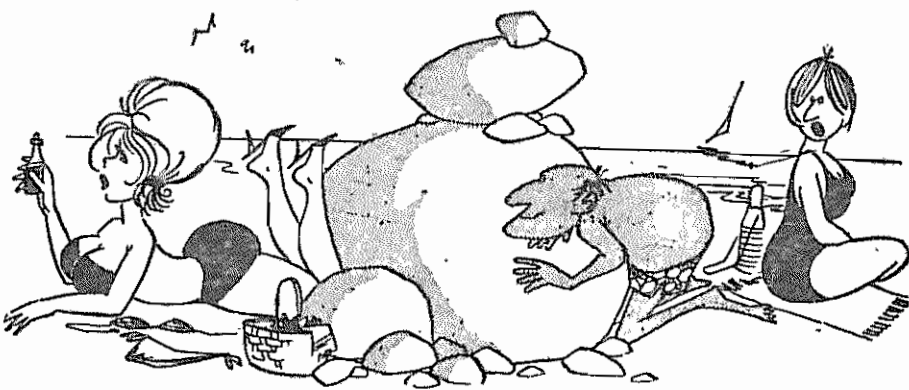
یک هفته اول را تمام اهل محله به نکرانه این موهبت الهی شب و روز پشت میخوردند هفته دوم سوم هم بخوبی خوشی گذشت بطوریکه « عنبر آقا » وانست تمام پولهای را که بابت خریدن ترازو و چاقو و قناره و صقل و پیشخوان از این و آن برض کرده بود پس بدهد .

بعد از فوت عنبر آقا حیوانات روز بروز در محله زیاد تر میشدند . قصاب جدید محله هم که تازه از

یک هفته اول را تمام اهل محله به نکرانه این موهبت الهی شب و روز پشت میخوردند هفته دوم سوم هم بخوبی خوشی گذشت بطوریکه « عنبر آقا » وانست تمام پولهای را که بابت خریدن ترازو و چاقو و قناره و صقل و پیشخوان از این و آن برض کرده بود پس بدهد .

روز بروز در محله زیاد تر میشدند . قصاب جدید محله هم که تازه از

یک هفته اول را تمام اهل محله به نکرانه این موهبت الهی شب و روز پشت میخوردند هفته دوم سوم هم بخوبی خوشی گذشت بطوریکه « عنبر آقا » وانست تمام پولهای را که بابت خریدن ترازو و چاقو و قناره و صقل و پیشخوان از این و آن برض کرده بود پس بدهد .

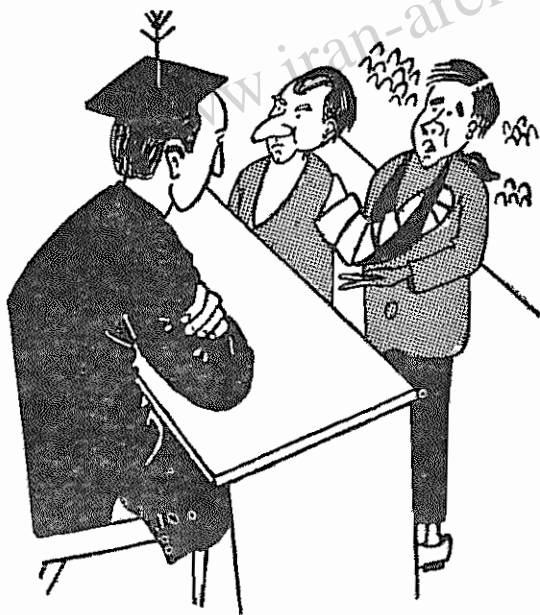


زن - مرد حسابی او نظرها نرو يك دفعه سنگ میافته روست !

کرم انشا : « ج - هجبت »
فراری
 ز قرض و قولها بسیار و بد بیاریها !
 همیشه میکنند این بنده آه وزاریها !
 حساب جاری بانکم نباشد و باشد میان کاسب و من بس حساب جاریها !
 هوای میوه نموده دلهم در آخر برج بگو چه چاره کنم با چنین خماریها !
 رفیق من چونند در حساب میز اصرار شوم بخجلت از اینگونه چوبکاریها !
 نمانده در تن مخلص توان و تاب و رمق سفرته بسکه زما هر کسی سوار بیها !
 نشد « بحق » بخیر ل جال بر بخوریم فغان ز روی کم و ، تبه به با بخاریها !
 ز بار خرج گران هر کسی فراری شد حساب کن تو مرا یکتا از فراریها (!)

آگهی مزایده فروش موش!
 روزنامه فکاهی توفیق به نمایندگی از طرف کاکا توفیق جهت رتق و فتق امور دفتری تعداد:

۲۸۵۰۸۵۱۱۲۳۴۲۹۹
 ۵۴۳۸ ۵۹۲۱ ۳۴۵۷۹۱۰۱۱
 ۸۲۱۳ عدد موش چاق و چله را که زعمای قوم خیلی دوستانه و من باب تفریح (۱) توی کارکاکا توفیق دوانده اند، از طریق مزایده بفروش میرساند .
 تلفن: قیمت موشهای نخست وزیری بعلت تر و فرزند بودن با موشهای سایر مؤسسات دولتی فرق داشته و جدا گانه بفروش خواهند رسید .



آقای قاضی بخدا خودش دستشو شکسته حالا انداخته گردن من !

افزایش مالیات آبجو

وزارت مالیات خونه با تبختر زاید الوصفی درجرا ایداعلان کرد که موفق شده است مالیات شرکت های آبجو سازی را از سالی شصت میلیون ریال به سالی صد و هشتاد و پنج میلیون ریال افزایش دهد . البته توجه دارید که افزایش دادن مالیات چیزی دلیل وصول آنهاست در حالیکه شرکت های آبجوسازی بتلافی ، موفق شده اند قیمت آبجو را از پانزده ریال به هفده ریال برسانند و ما به التفاوت مزبور را نیز نقدا دریافت نمایند ! بهر حال ما موفق شدن هر دو را تبریک میگوئیم !!

انتقال بخارج شهر

بقرار اطلاع برای جلوگیری از حریقهای بزرگ ، بجای آنکه وسایل آتش نشانی را زیاد کنند تصمیم گرفته اند کار گاههایی را که احتمال آتش گرفتن دارد بخارج شهر انتقال دهند . بدین ترتیب ساکنان تهران باید خدا را شکر گذار باشند که حریقهای بزرگ را خانه ها و مغازه ها راه نمیندازند والا این شهر تاری که ما داریم فردا خود تپان را هم بخارج شهر منتقل میکرد !!

اسفالت خیا بانها جزو بر نامه شهرداری است !

« اطلاعات » معلوم شد که کاکا و مولی هر دو شرط را باختند چون کاکا دوتا پا را توی يك کفش کرده و میگفت اسفالت خیابانها از وظایف قصابخونه است ! و مولی هم میگفت نخیر ، اسفالت خیابانها فقط و فقط بعمده اداره هوا شناسی است و بس ! ولی با توضیح روزنامه اطلاعات معلوم شد که : « اسفالت خیابانها جزو بر نامه شهرداری است ! »

ولایت آمده و قصابی عنبر آقا را از ورئه اش اجاره کرده بود با همه لوطی گری اش مجبور شد سر دو هفته دکانش را تخته کند و بسرود چون هیچکس ازش گوشت نمیخرد . اهل محل میگفتند :

« هرچی « عنبر آقا » خدا پیامر ز گوشتهاش خوب و خوشمزه بود این پدر سوخته تو کارش حقه بازیه ! ... اصلا گوشتهاش به مزه دیکه ای میده ، معلوم نیست گوشت سگه ؟ گوشت الاغه ؟ گوشت گربه س ؟ چیه که آنقدر بد مزه اس ؟! « عوج بن عتق »

سبک مجلات :



کتاب مستطاب «علم الاخلاق»!

قسمت دوم : رابطه اخلاق با علوم

۱ - اخلاق و الکترونیک ! - امروز دوره دوره صنایع جدید است و صنایع قدیم یکشاهی ارزش ندارد ، اصولاً در عصریکه افراد با الاغ مسافرت میکردند اصول اخلاقی بی وجود داشت که در دوران طیاره و موشک و اقمار مصنوعی چیز هجوی شده است ، مثلاً در قدیم پسران از پدران سرمشق می گرفتند ، الان که دوره الکترونیک است پدران مثلاً در قصی تویست را باید حتماً از پسران خود یاد بگیرند (و یادم می آید) . امروزه مادران آرایش موی خود را از دختران خود تقلید می کنند ، در صورتیکه طبق گفته آقای جواهر کلام در ۲۰۰ سال پیش که ایشان تازه بسن بلوغ رسیده بودند قضیه درست برعکس این بود !!

۲ - اخلاق و حقوق ! - فرق اخلاق و حقوق در اینست که تمام مردم ممکن است حقوق نداشته باشند ولی هنوز عده ای صاحب اخلاق هستند و بعبارت دیگر اخلاق کمتر دستخوش تغییرات کلی می شود ! برعکس هیچکس (جز عده ای) حقوق درست و حسابی ندارد ، بعبارت دیگر حقوق در اثر مرور زمان دستخوش تغییرات عمیق میشود مثلاً : حقوق نمایندگان شورا اول ۱۰۰ تومن بود ، بعد که مجلس تبدیل بمجلس اعیان و اشراف شد تا ۲۵۰۰ تومن رسید و در این دوره چون پای « نمایندگان کارگران و دهقانان » نیز بمجلس وا شده بود و این افراد طبقه ۳ با ماهی ۲۵۰۰ تومن نمیتوانستند زندگی کنند حقوق خودشان را ماهی ۴۰۰۰ تومن کردند در حالیکه اخلاق نمایندگان بهتر نشده که هیچ . . . بلکه اصولاً تابستان که میشود مصرف ین زیادتر میشود (چی شد ؟ . . .) هان ، فهمیدم ! مطلب از دستم در رفت .

۳ - اخلاق و اقتصاد ! - پیشرفت های اقتصادی اخلاق را فاسد میکند ، در تاریخ مقاطعه کاری ایران افراد زیادی را نشان داریم که با پیشرفت وضع اقتصادی زده اند زیر هرچه اخلاقیات بوده است . بهر صورت با پیشرفت اقتصادی وضع اخلاق هم پس و پیش میشود !

۴ - اخلاق و کافکا توفیق ! - وضع اخلاقی کاکا توفیق چنین است : در موارد عادی خیلی عادی است ، در موقعی که با یک مطلب غیر عادی سروکار دارد غیر عادی میشود! در برخورد با صدر اعظم مثل کربه بر ااق میشود!

و من حیث المجموع بزرگان روی اخلاقی حساب می کنند ! آخرین خبر رسیده حاکی است که وضع اخلاقی کاکا رضایت بخش نیست ؟!

۵ - اخلاق و حقیر ! - بنده اصولاً آدم خوش اخلاقی هستم! در تمام دنیا مثل من کم پیدا میشود ! بجان خودم یک پارچه جواهر هستم ! آقائی هستم که آن سرش ناپیدا (؟!) از جهت اخلاقی خیلی از امینی و علم بهترم ! اصلاً بین خودمان باشد ، هر دوی اینها نصف بندهم نمیشوند ! (میگوئید نه ، از مولی و کاکا برسید .) ولی اخلاق صدر اعظم فعلی از اخلاق بنده خیلی بهتر است! (میگوئید نه ، از خودشان برسید !) ولی البته نصف مطالبی را که نوشته ام همیشه غیر اخلاقی (!) تشخیص داده شده ولی کناهش بگردن من نبوده است ، مطالب اخلاقی اینجانب در این چند جلسه گاهگاهی غیر اخلاقی بوده که خبرش را شما ندارید ، من میدانم و کاکا ، وبلاای سر : خدا .

عرضی نیست - درس اخلاق تمام شد ، تا یک درس دندان گیر دیگر خدا حافظ « مردن شکسته فومنی »

شریک !

این درست است که زن شریک زندگی است ولی اگر شریک

روزانه آشپزی !

از وقتیکه مدرسه های دخترانه رنگ آشپزی پیدا کرد و یاد دادن «رادیویی و کتابی» فن آشپزی بخانه های خانه دار مرسوم شد روز بروز چشمان به « اسم » غذاهای جدید روشن شد ! (چون از خودش که هیچوقت خبری نیست!) و بعد از مدتی که کفگیر آشپزباشی های مؤنث به ته دیگ خورد کم دست باختراع (۱) غذاهای تازه ای از قبیل «اشکنه آلبالو !»، «خورش رشته»، «سوپ ترب سیاه !» و غیره زدند ! ما هم به پیروی از این روش محض تنوع روزنامه طرز تهیه چند جور غذای جدید را یادتان میدهم مطمئن باشید که این غذاها برای نقله کردن مهمانها از هر روش دیگری مؤثرتر است ! میگوئید نه امتحان کنید !

شیرینی صنجد

مواد لازم : یک کیلو سنجید اصل پوست حنائی - نمک بقدری که دوست دارید - شکر بقدری که پول دارید ! طرز تهیه : سنجدها را پوست کنده آرد کنید و هسته اش را در آورید و سپس آرد آنرا خمیر کرده شکر و نمک و فلفل و خردل توی آن بریزید و هر جور و هر چند ساعت که هوس کردید بگذارید بپزد ؟!

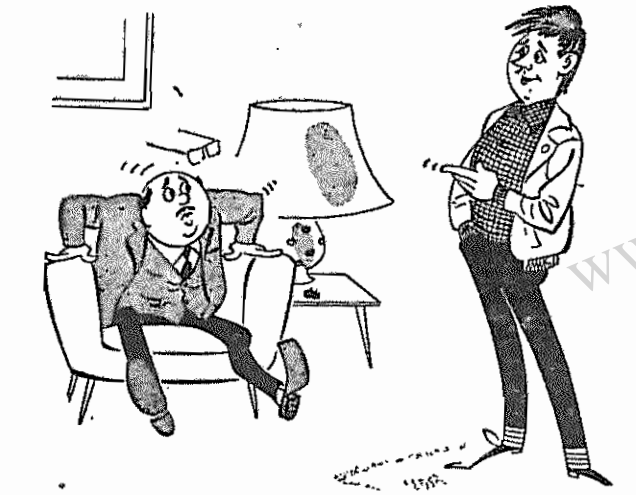
این شیرینی را جلوی مهمانهای که با نپایده کاری بگذارید مطمئن باشید چنان روح و دلوروده آنها را « قبض » خواهد کرد ! که هر چه قبض بدهی پیششان دارید باطل خواهد شد !

خیار پلو !

مواد لازم : نیم کیلو برنج نیمدونه (اگر برنج یکدونه ! میل دارید میتوانید برنج های نیمدونه را دوتا دوتا با سریش بهم بچسبانید !) - دو سیر روغن خوردنی (روغن نباتی خیر !) - ده عدد خیار باد زده - مثل توپ ! طرز تهیه : خیارها را پوست میکنید (اگر هم دلتان نتخواست نکنید) و بعد درسته توی دیگ

بعداً میگم !

گفتمنی دارم فراوون ای پسر بعداً میگم ! چون ۴۴ حالا بگم داره ضرر بعداً میگم ! من خبر دارم ز اوضاع و کم و کیف جهان پیش من خوا بیده یک عالم خبر ، بعداً میگم ! تا قیومت یک کلوم از من نپرس راجع به نفت در عوض راجع به چیزی ای دگر بعداً میگم ! در خصوص برق و آب و مسکن نان و لباس مطالبی دارم ، مردم من اگر ، بعداً میگم ! ؟ حال و روز کارمند برو که میدونی خودت ... او نکته و وضع هست از اونها هم بتر بعداً میگم ! حاضر م صحبت کنم راجع بگرمای هوا ! در خصوص قیمت قند و شکر ، بعداً میگم ! من میخوام با جیب خالی جانب دریا برم هرچی دیدم در لب بحر خزر ، بعداً میگم ! جون بابام از وکیلا خیلی چیزا میدونم تا نشه اینهم برام یک دردرس ، بعداً میگم ! بیخودی پيله نکن !.. حرفم نهیادش حالا میدارم امروز دندون رو جیگر ، بعداً میگم ! حرف مایکی دوتا سه تا که نیس یکهو بگم هست از کوه احد هم بیشتر ، بعداً میگم !



با با جون باید بهت بگم منم دیگه هیچ چاره ای جز اینکه ندارم مثل تو وارد عالم سیاست بشم ... چی گفتی ؟ ... نکنه بازم رفوزه شده باشی ؟!

میاندازید و برنجها را روی آن میریزید و زیرش را خوب آتش میکنید بعد از چند ساعت که حسابی له شد آنرا توی دیس میکشید و جلوی مهمانها میگذارید! از نظر تزئین غذا خیارهای درسته توی دیس بنحو بسیار جالبی

خورش کشک !

مواد لازم : کشک باندازه سه من - گوشت کوسفند یا بز یا سگ یا الاغ ! (انتخاب هر یک از این گوشتها بستگی بوضع مزاجی جیبتان داردا) کفن : یک قواره ۱ - خلعت : یک دست ! گوشت را میپزید کشک را هم نساییده توی آن میاندازید ، حالا غذا آماده برای خوردن است و کشک های قلمبه خورش برای دندان شکستن جان میدهند ! . . . وقتی میخورید می بینید یک خورش کشکی عالی ! درست شده



۴۴ گفتمنی من گیم !

استکان نشکن آرکورک ARCOROC



خانم - سکنه سلطان بگیر این استکاناراهم بشور.
کلفت - ایوای خانم الان همش خورد میشه!
خانم - ترس جونم، اینها استکان نشکن آرکورک، اصلا خم با بروش نمیا!

آموزگار « پیمانی » ؟

از قرار معلوم تازگیها وزارت خراجگ اعلام کرده است تعدادی آموزگار پیمانی استخدام می کنند، و اگر چه استخدام این آموزگاران، بطور سری و دور از چشم دیپلمه های بیکار انجام میگردد، معینا تا حال التحریر فقط پنج هزار نفر، داوطلب تصدی این شغل شریف شده اند بطوریکه ما اطلاع حاصل کرده ایم وزارت خراجگ باین علت میخواهد این عده را بطور پیمانی استخدام کند که در بدو استخدام با آنها « پیمانی » ببندد باین مضمون که دوست تومن از دولت بگیرند و زندگیشان را با این مبلغ بگذرانند... و از گروستگی هم نمیرند!

شهر آبی:

« !!! »
دیپلمه ها بیکار،
رجال ما بیمار،
دیزی بی بار،
ومن بقرار.
... ایوای اوای!

شهر تازی خفته،
ممه رالولوبرده،
پولها را خورده،
حتی نکرده،
یک تخم دوزرده!
... ایوای اوای!

در مجلس تعارف
در « ثنا » خروپ!
کیسه بودجه هوف و
هوف!

گوشت از ترک
گندم از « پانکی »
چای از هند
قند از « رفیق »
پول از ما

... ایوای اوای!

شوشه شرقی آباد پارک!
۴ دقیقه مانده که دقیقه از شب
بگذرد: « چوب کبریت »

صد سال بعد

معلم (درس کلاس) - آنگه
یکدفعه دینگه شاگردی « تلویزیون
مجی، بیاره سر کلاس او نومیگیرم
زیر لنگد خرد میکنم! »

« درلار « سیل » خسارات
زیادی بیار آورده... » جرائد

خدا!

روزی ریمان است!

« همی یاد دارم ز عهد صغر »
که گردیده نقل از پدر برپس
که اهرساله در لار از زلزله
ندا بپا میشود شیون و ولولسه
ندا میرسد « شیروخشگید! » را
که بابا کجائی؟ بلند شویا!
بیا و باسم کک گرو! کس
بریزو بیاش و بگیرو بخور

ولی پنجشش سالی، از بخت بد
دگر زلزله از زمین سر نزد
« در این بود درویش؟ شوریده سر: »
که محروم گشته ز خرج سفر
که ناگه در آسمان باز شد
ز باران یکی سیل آغاز شد
سر راه خود هر چه را دید کند
نه آغل بجا ماند و نه گوسفند
ز شادی لبش سخت از هم شکفت
پخندید و با نفس آماده گفت:
« خدا گر ز حکمت ببندد دری
ز رحمت گشاید در دیگری! »

دکرم آکنه گلوبنیکول « به نگرانیهای مبتلابان به جوش صورت و بدن خاتمه میدهد.



- داداش این آجرهات که همه اش آجر جوشه.
- غصه نخور، این گرم آکنه گلوبنیکول علاوه بر جوش صورت

حتی جوش آجر راهم از بین میبره.

پنز...
« مصادق خان »
ای بنزدل مرا تو پر خون کردی
دره و غم بنده، را افزون کردی
هر درد که عارض من و ماشده است
شک نیست که جمله را تو ملعون کردی

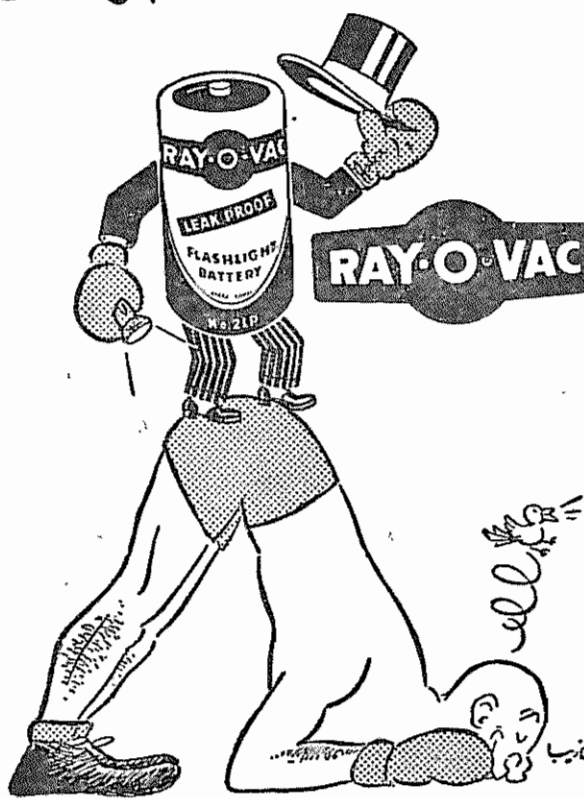


مگس ماده (به نر) - خواب وحشتناکی دیدم، خواب دیدم توی این
خانه هم « کارپل » خریده اند و باین وضع حسابان رسیده است.

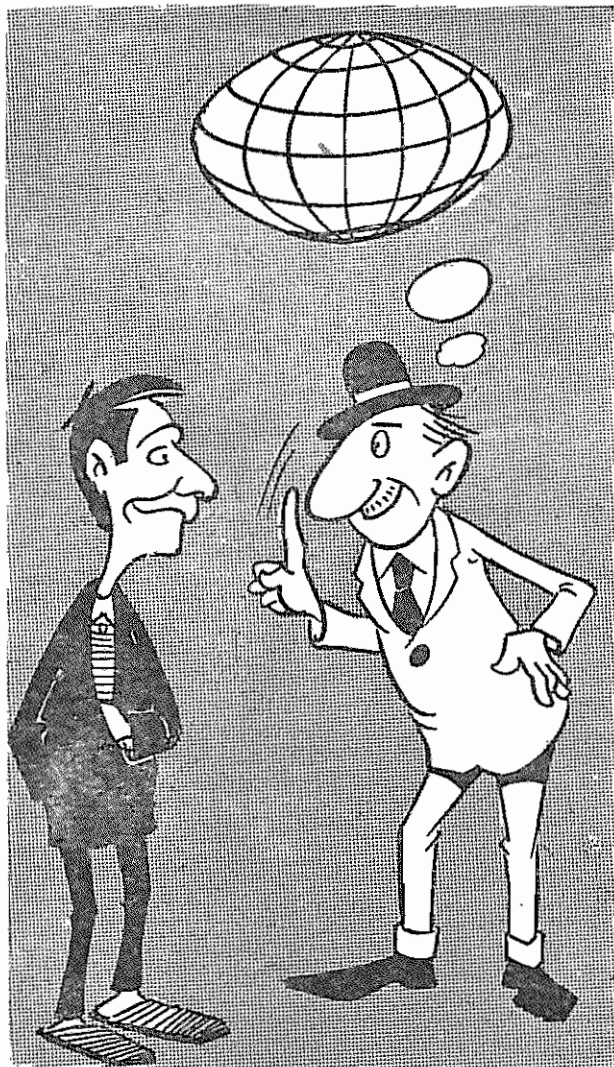
کارپل

بود هم مضطرب و هم بی تاب
« بیخودی هی ترس ای ترسو »
چونکه در خواب کارپل دیدم
آنکه اعصاب ما نماید سست
آنکه میگرداز من و توحیات
رفت از حال و گشت زار و نزار
هر چه دیدی ز من بکن توحلال
مگسی نیمه شب پرید از خواب
شوهرش گفت ناگهان با او
گفت من بیخودی ترسیدم
کارپل آنکه دشمن من و تست
کارپل دشمن همه حشرات
شوهرش چون شنید این گفتار
گفت من رفتم ای ضعیفه ز حال

ری. او. واک قهرمان قهرمانان



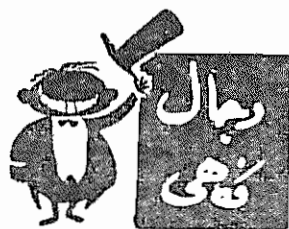
باتریهای ری. او. واک در قدرت و دوام بی رقیب است
باتریهای ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF
بوده هرگز چکه نمیکند و هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ میگردد.
باتریهای ری. او. واک برای هر نوع رادیو و چراغ قوه



با این پانصد هزار تومن جایزه اعانه ملی که بردی چکار میکنی؟
تمام سطح زمین را با پول فرش میکنم

«بابا طاير فته بريان!»

«غم و درد مو از عطار واپرس»
حقوقم را ز صاحب كسار واپرس
زن و اطفال و ناناخورهای مو را
برو از دفتر آسمار واپرس!



استانبول و اسلامبول

تعريف ميکنند چند وقت
پيش آقای ساعت نابغه عسر (۱)
برای گشت و گذار به تر کیده رفته
و از آنجا هم سری به استانبول
زده بودند. روزی یکی از دوستان
قدیمی آقای ساعت ایشان را می-
بیند که در یکی از خیابانهای
استانبول با کنجکاری و علاقه
خاصی بدقت بالا خانه ها را نگاه
میکنند! علت را میپرسد آقای
ساعت میگوید:
«والله دارم دنبال اداره
«توفیق» میگردم!!»

«محمدرضا»

حرف حساب!

پسر آقای ساعت یکی از
مشمولین نظام وظیفه بود و هرچه
باو میگفتند فکری برایش بکن
عین خیالش نبود و میگفت من
مطمئنم که پسر مرا سر بازی نمیرند.
یکی از حضار که خیلی کنجکاو
بود پرسید چطور مگر؟
آقای ساعت گفت مگر شماها
نمیدانید که مؤسسات دولتی از
پذیرفتن کسانی که معافی نداشته
باشند خود داری میکنند؟
همه گفتند چرا، آقای ساعت
فاتحانه افزود:
«خوب دیگه: بچه منم
چون معافی نداره هیچوقت اداره
نظام وظیفه اورا نخواهد گرفت!!»

در حاشیه جشن مشروطیت:

چشم نبینه و دل نخواد!..

از جمله مدعوین در جشن
مشروطیت که هفته قبل با جلال
و جبروت بسیار بر گزار شد و هر
بیشنده شیر پاک خورده ای را بی-
اختیار بیاد ضرب المثل «آفتابه
لکن هفت دست...» انداخت یکی
هم جناب مستطاب کا کا توفیق
اعلی الله اختیاراته! بود که هنگام
بازدید از مجسمه بالدار فرشته-
خانم فی الیاده دوخط شعریادش
آمد که بملی یواشکی روی یک
تکه کاغذ نوشت و توی جیبش
گذاشت. دوخط شعر مزبور اینست:
«زدست دیده و دل هر دو فریاد
هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
بسام خنجری نیش ز فولاد
ز نم بر دیده تادل گردد آزاد»
«عبدلی»

اعتیاد کامل!

هوشنگ جون! شنیدم به
هر وین معتاد شده ای؟
«اتفاقاً قضیه درست بر
عکسه... هر وین بمن معتاد شده!
«۱- طفرانی»

«یهبونی» جواب قانع کننده!؟ «فینگیلی!»

بوده ترا گر همیشه مرغ و فنجان
من بسر سفره ام نبوده بجز نان
«فی فی» تو در کمد نهاده بسی رخت
فاطمی من در غمه ز حسرت تنبان
گفته اجداد ما بود که: توان شد
از ره پرسش بسوی «خانه یزدان»
لیک ملاقات یک رئیس اداره
می بود کار سهل و ساده و آسان
یک نفر از من نمود پرسش چندی
من بجوابش خموش ماندم و حیران
گفت «ندانم چرا فرشته عدل است
کور و بدستش گرفته خنجر و میزان
لیک بهنگام رأی و وقت عدالت
مردک مفلس شود روانه بزندان؟»
«از چه خیابان ز چاله های زیادش
گشته ز زشتی چوروی فاطمه سلطان؟»
«بهر چه اینسان رسانده شرکت زائد
دود و دودش را بماه و زهره و کیوان؟»
«علت آنرا بگو که از چه بزرگان
می نکتندی عمل بسود ضعیفان؟»
گفتمش آهسته تر بگو سخن خود
چونکه بود کشور تو کشور «نیکان!»

آگهی مناقصه!

اداره محترم هوا شناسی
پیش بینی وضع هوای فردا را
بین اهالی سر بهوای کشور با شرائط
زیر بمنافسه میگذارد!
۱- داوطلبان باید بسیار با
ادب بوده و تا این تاریخ فقط
پیش از ده دوازده دفعه به این
اداره بدو بیراه نگفته باشند.
۲- رمالها و فالگیرها و
همچنین کسانی که کف دستشان بو
بدهد بر سایرین مقدمند.
۳- پیش بینی هائیکه غلط از
اداره محترم هوا شناسی (۱۱)
۴- داوطلبان باید مقداری
هوای پیش بینی شده را ضمیمه
در خواست خود کرده و باین
اداره ارسال دارند.
برنده مناقصه به دریافت ه
جلد گزارش سالانه اداره هوا -
شناسی مقتضی شده در صورت
اعتراض با یکدرجه تخفیف از
پشت بام اداره به کوچه پرت خواهد
شد!
امضاء: «رئیس اداره هوا شناسی»

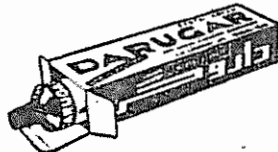
آسوگرین

شیرین کننده بدون کالری



چه خوش اندام شده ای زیبایی اندام کار میکنی؟
نه بجای قند، «آسوگرین» میخورم که اندامم زیبا شده.

خمیر دندان داروگر



تا که زد دندان او یکذره نیش
ای بمهر تو سرشته کاکلم!
تا نیفتی هیچکه در درد سر
تا نکردی از فساد آن مریض
هر گز از پیری نالی چون بابا تا
باخمیر دندان خوب مسواک کن
ورنه دندان تومی پوسد چو چوب!
میکشد از روزگار تو دمار!
پند بس چسبنده تراز قند را!
با خمیر دندان داروگر بشور
مینماید لثه اترا با دوام
عطر مطبوعش ز هوش میبرد
بشنو از من جان فرزند این سخن
هست در عالم همیشه بی نظیر
کرم دندان را در اندازد به بند
می توان با آن همه چیزی جوید
زحمت از این جهت کم می شود
جز خمیر دندان داروگر مخر
تا که دندانت بماند استوار

مادری میگفت با فرزند خویش
کای عزیز مادر ای جان دلم
حفظ کن دندان خود را از خطر
دائماً آنرا بکن جانا تمیز
خواهی از دائم بمانی با نشاط
جان من دندان خود را پاک کن
آری آری باخمیر دندان خوب
گر خمیر دندان بد آید بکار
جان من بشنو ز من این پند را
خواهی از دندان تو گردد بلور
چون خمیر دندان داروگر مدام
طعم نعمانی آن حال آورد
گر خنک خواهی دهان را دائماً
سوی داروگر برو چون این خمیر
قیمتش ارزان و طعمش دلپسند
چون صدف دندان تو سازد سفید
لثه تو زود محکم می شود
پس مبر از یاد هر گزای پسر
باز هم پند مرا یادت بیار

خواهی از دندان تو گردد بلور
با خمیر دندان داروگر بشور

ترقی گلد (۱) قاطر!

طبق اظهار رادیو لندن که بگوش شنیده ام خود من نازکیها جناب گلد قاطر خویشرا کرده کاملاً حاضر که در آنجا شود همین جوری پرزیدنت! رئیس جمهوری! خلق گویند گر که یکباره بشود گلد قاطر این کاره عالمی را بخاک و خون بکشد پرده از چهره جنون بکشد

گرچه قدری بلاست گلد قاطر چوب یکسر طلاست گلد قاطر لیک گرشه رئیس جمهوری یا بان جوراویا باین جوری آتش فتنه را اگر روشن، کرد روزی بدون حرف و سخن چون جهان پر زور و شر گردد چوب یکسر طلا: «دوسر» گردد! «قل قل!»

۱- «گلد» بزبان انگلیسی یعنی «طلا»

موردنیار

بدینوسیله باطلاع عموم هم میهنان عزیز علی الخصوص کیمیا-گران و کسانیکه اشیاء قیمتی را نگهداری میکنند میسرساند که باندازه یک انگشت روغن حیوانی خالص مورد نیاز فوری اینجناب میباشد. هر کس که بتواند از این تاریخ لغایت صد سال دیگر متاع مورد نیاز فوق را بدفتر روزنامه توفیق تحویل دهد تعداد دو یست حلب روغن نباتی بعنوان جایزه بوی اعطا خواهد شد! متنی است از آوردن روغن نباتی بجای روغن حیوانی خود داری نمایند چه در غیر اینصورت آورنده بعنوان تقلب در مواد غذایی مورد تعقیب قرار گرفته و پس از دو ساعت از طرف وزارت باادگستری تبرئه خواهد شد!

تلخ

چرا این خیارها آنقدر تلخه؟ - واسه اینکه وقتی باغبون داشت آنها را می کند خیلی اوقاتش تلخ بود!



مرد - عزیزم، حتماً توی پائیز باهم ازدواج میکنیم. زن - چرا توی پائیز عزیزم؟! بعقیده من همین حالا ازدواج کنیم. مرد - نه عزیزم، بگذار اقل این تابستون خوش باشیم!!

جدول فکاهی

قابل توجه بیکار های جدول حل کن محترم:

چون تابستان و فصل بیکاری فرا رسیده و از این بعد عده زیادی تری جدولهای مارا حل خواهند کرد بدستور ما کاتوفیق جایزه گرانبهائی برای آنها در نظر گرفته ایم. باینترتیب که به قید قرعه، به سه نفر از کسانیکه جدول های مارا درست حل کنند و برای ما بفرستند ۳ دوره د توفیق ماهانه، جایزه خواهیم داد.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
●	○	○	○	○	○	○	○
○	○	○	○	○	○	○	○
○	○	○	○	○	○	○	○
○	○	○	○	○	○	○	○
○	○	○	○	○	○	○	○
○	○	○	○	○	○	○	○
○	○	○	○	○	○	○	○

- ۱- «نامزد» شلول
- ۲- فعلا در دوش در اختیار
- ۳- هیأت حاکمه است
- ۴- «آبستن» بود از آن
- ۵- بیرونش کردند! - شمع
- ۶- شیشه ای ۴ - قماری که
- ۷- نصفش را باخته ۵ - گرم
- ۸- دارد (۱) - فلز خجالتی!
- ۹- کسیکه در دولت شریف

امامی برخلاف اسم خودش سازمان شرنامه را بیشتر از همه شلوغش کرد! ۷- رقیه در هم کوفته - سیل هر کس اینطور بود بداند خیر کرم را نعل کرده ۸- بنزین هنرا - «سر کرده» کنار دریا قلیونی!

۱- بی چشم و روئی را از رجال ما یاد گرفته ۲- اززدنی- های زبانی - هر وئینیها میزندنش ۳! - باهن «دشمن» است!! - آدامس دیپلمه ها ۴ - خرامیدن کرم - خراین بابارا هر روز در ادارات دولتی نعل میکنند ۵! - با دوتا «اق» شروع میشود ولی گل بسیار خوشبوئی است ۶ - وقتی آب بیاد اینکار باطله - کثفت ۷ - چپ درب داغون ۱ - زادگاه خورشید ۸ - کاهگاهی هوا برای کمترین قوم اینطور میشود - بفرمائید: بوریا بی ریاست! - لغترو: «۱ - مبدوی»

حل جدول شماره ۱۶

چپقی: ۱ - کارمندان ۲ - آبریز کاه ۳ - سر - ۱۱ - ۴ - منجم ۵ - کوسه ماهی ۶ - واج - جری ۷ - زردک - سا ۸ - هوا شناسی. قلیونی: ۱ - کاسه کوزه ۲ - ابرس - وارو ۳ - در - مسجد ۴ - میانه - کش ۵ - نز - جیج ۶ - دک - مار ۷ - ۱۱ - هیس ۸ - نهانی - ای.

برندگان جدول شماره ۱۶

۱ - خرمشهر: و - روبین ۲ - تهران: آقای عباس حاج حریری ۳ - آبادان: آقای پرویز پرندوش.



در فضیلت توحش (۱)

یک عده از مردم بی خبر از دنیا هستند که هنوز هم وقتی میفهمند خارجیا بخصوص ینگه دنیاها از ما برای اقامت در کشورمان «حق توحش» میگیرند بهشان بر میخورد! - برای اینکه دلخوری اینها رفع شود و برایشان ثابت شود که حق باینکه دنیاها است و حق توحش حقشان است! یک قسمت از خبر مندرج در روزنامه اتحاد ملی مورخ ۶/۳/۴۳ را برایتان نقل میکنیم:

دو اشنگتن - دفتر اطلاعات

فدرال آمریکا «اف - بی - آی» گزارش داد که در سال ۱۹۶۳ بیش از دو میلیون و نیم جنایت، یعنی هر چهار دقیقه یکی، در آمریکا بوقوع پیوسته است. در سال ۱۹۶۳ هر یک ساعت یک قتل و هر ۳۲ دقیقه یک تجاوز بعنف و هر چهار دقیقه یک جنایت اتفاق افتاده است.

البته «سیاه کشی» ها را حساب نکرده، چون بعقیده آنها اونکار آدم کشی حساب نمیشه!

اندر خاصیت روغن نباتی

عده زیادی از خوانندگان روغن نباتی خورا مرتب برای ما نامه می نویسند که چرا انقدر کم بروغن نباتی بند میکنند در جواب اینمده از روغن نباتی خورها باید بنویسیم که ما هوای کار راداریم که «روزنامه مان زیاد به کند کشیده نشه!»

این خبر زیر را از اطلاعات ۱۱/۳/۴۳ نقل میکنیم تا «منکرین روغن نباتی» بخاصیت این ماده حیاتی ایمان بیاورند!

د افراد يك خانواده

مسموم شدند

در قریه «کوک تپه» واقع در نزدیکی رضائیه افراد يك خانواده باسامی پنجعلی سهرابی ۴۰ ساله محبوب ۳۰ ساله، بانو خیران، لیلان ۷ ساله، ملرالن ۹ ساله و شمسی ۴ ساله بر اثر مصرف روغن فاسد نباتی مسموم شدند، مسموم شدگان با انتقال به بیمارستان تحت معالجه قرار گرفتند و ازمرک حتمی نجات یافتند.

توفیق - رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت!

موشهای اینفنه: علیرضا - ج - اهواز: بی اقرج - قم: محمود شمس - لادری

حاضر است! ...

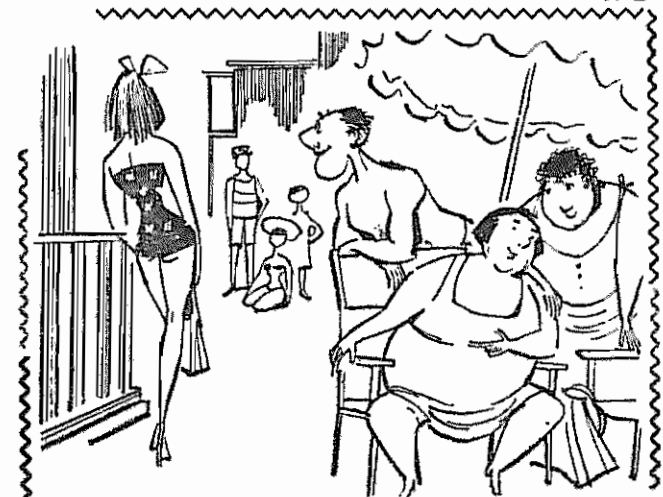
این آگهی را هم از صفحه نیازمندیهای اطلاعات ۳۱ تیرماه گیر آورده ایم. ما که هرچی بالا و پائینش کردیم و توش باریک شدیم چیزی دستگیرمان نشد! ببینید شما چیزی می فهمید:

دوشیزه دیپلمه ادبی
دانشجوی تریبلی حاضر است لطفاً به شماره ۲۶۵ راهنمای روزنامه اطلاعات مراجعه فرمائید.
۲۸۱

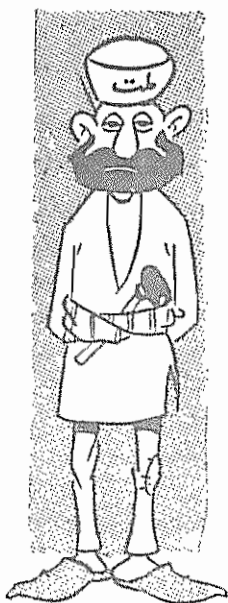
آگهی دستی کلوپ اهواز

بعد از اهن و تلم زیاد آمدند برای اهوازیها يك کلوپ تفریحات سالم باز کردند (درست حکایت آن کوه که بعد از نه ماه داد و فغان و پس بر پیش بیا يك موش زائید!) این کلوپ همه چیزش قابل توجه است (۱) مثلاً اگر توی کلوپ آب بخواهید باید سوار تا کسی بشوید و بدید خانه تان و از آب یخهای خنکی که برای شما در نظر گرفته شده استفاده فرمائید! اینکه از وضع خودش، حالا اعلامیه - اش را هم بخوانید تا کیفیتان کامل شده باشد:

«آسایش دو کیتی رفتن در این کلوپ است اول کتاب خواندن دوم خوردن غذا را همشهریان با ذوق زحمت را ما کشیدیم با آمدن در اینجا. تشویق کنید ما را هنگامیکه قهر طبیعت، گرمای سوزان و باد و خاک شمارا از تفریحات سالم و غذا باز میدارد اول بخدای بزرگ دوم بکلوپ تفریحات سالم پناه ببرید کلوپ تفریحات سالم و غذای پرستو. اهواز - خیابان شاهپور تلفن ۲۲۲۷



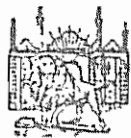
خواهر، من هیچکس را باندازه شوهرم عاشق نل ندیدم! او حتی وقتی آوی پلاژ هم چشمش به ما یوهای گل دار می افته آب از لب و لوجه اش سر از بر میشه!



طاسم شده!

♦♦♦♦♦
 راه تکثیر ماهی
 ♦♦♦♦♦

سیادان آزاد فریدونکنار طی نامه مفصلی که درجرا بدمنتش شده راه تکثیر ماهی حلال را عرضه داشتند در حالیکه بعقیده کارشناس امور ماهوی! توفیق زحمت ببوده‌ای کشیده‌اند چون راه تکثیر ماهی حلال را هیچکس جز اداره شیلات نمیداند و متد شیلات هم در راه تکثیر این نوع ماهی آنست که قیمت آن را بالا میبرد تا مردم کمتر از آن استفاده کنند و در نتیجه همیشه مقدار کثیری از آن در جایگاههای فروش شیلات، باقی بماند!



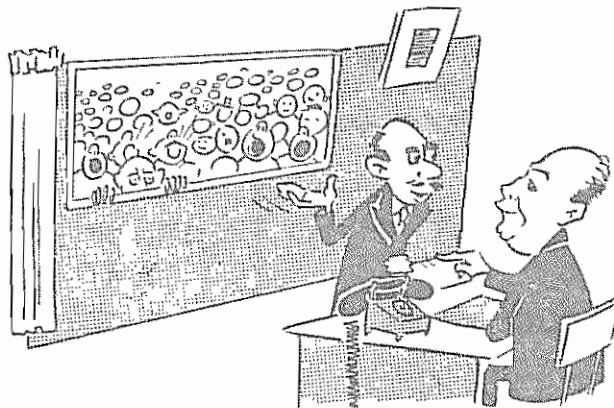
تذکر به بیکاران :

اهلامیه شهرتاری

چون صنف بیکار مملکت بر خلاف اصنافی که قرار است هفته‌ای بکر و تعطیل کنند تمام ایام هفته را در تعطیل بسر میبرند و ممکن است این امر موجب اعتراض بقیه اصناف گردد لذا بدینوسیله به کلیه افراد صنف بیکار مودکاً تذکر داده میشود که از این پس موظفند شش روز هفته را به‌گو بیدن آب در هونگ که نوعی کار محسوب میشود پرداخته و فقط جمعه‌ها را تعطیل کنند .

تخلف از این دستور موجب مجازات شدید خواهد بود ! ؟
 شهرتاری تهران

د امسال تمام نقاط کشور دچار بی‌آبی است.



قصور - زارعین اند آب میخوان !
 - نه قربان ملت اند نون میخوان !

علاج بیماری تب روده!

طبق نوشته روزنامه‌ها تب روده واسهال در تهران افزایش یافته و مراجعان درمانگاه‌ها را اغلب بیماران روده واسهال تشکیل میدهند .

البته مراجعه بیماران بی‌بناعت به درمانگاه‌های دولتی چاره منحصر بفرود این قبیل افراد میباشد ولی بیماران مزبور مخصوصاً آنهایی که به «تبروده» مبتلا هستند باید بدانند که اگر درمانگاه‌ها از پذیرفتن آنها خودداری کردند فوراً پسی « روده درازبهای چهارپنج ساعته» های صدر اعظم بنشینند تب روده آنها بطور قطع پائین خواهد آمد !؟

«بحث اجتماعی»

انگیزه موشانقر!

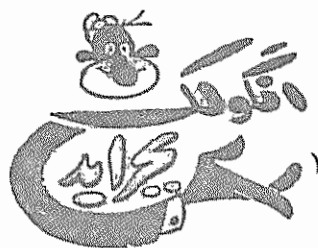
خبرنگار اجتماعی ما که در چند روز اخیر در حاشیه قتل‌های درده‌های موشانقر رئیس شورای عالی اصناف مدورت گرفته مشغول مطالعات بود کار خود را با تمام رساننده و گزارش خود را تسلیم بخش اجتماعی روزنامه کرده است. بموجب این گزارش که بحث جامعی دربردارد انگیزه موشانقر در قتل یکی از رعایا فقط و فقط این بوده که ایشان بانظر شورای عالی اصناف مبنی بر تعطیل جمعه‌ها موافقت نداشته و معتقد بوده که باید تمام ایام هفته را تعطیل کرد و چون شورای عالی اصناف زیربار نظریه وی نرفته دست اندر کار قتل شده و بلافاصله تحویل زندان گردیده و اکنون موفق و پیروز (!) تمام هفته را در تعطیل و استراحت بسر میبرد!

خبرنگار مادرپایان گزارش خود اضافه میکند مردانی که تا این حد در عقیده خود استوار و پا برجا باشند فی الواقع شایسته قدر دانی و تجلیل هستند ! ؟

آخرین خبر :

آخرین خبر رسیده حاکیست که روز پنجشنبه گذشته در حادثه نوشهر، اتومبیل صدر اعظم : «قصور» شد و خود ایشان «ناسور»!

«خبرگزاری کا کا توفیق»



■ امیدایران - وقتی «دختره» عاشق میشود...
 ■ گیشیز خانم - ... بعد از هشت ماه سلامت فارغ میشود!
 ■ هفتگی - زنان مشت زن.
 ■ معمولی - و مردان مشت مرد!
 ■ کیهان - دارو در ایران گران نیست.

■ توفیق - آره، فقط تقلیه!
 ■ کیهان ورزشی - .. فوتبال ایران نباید از دست برود.
 ■ توفیق - فعلاً که از «با» انداختنش!
 ■ ترقی - مرده ای که هر سال بکمر تبه لباس عوض میکند.
 ■ انگولکچی - خوش بحالتش! ما زنده‌ها که اصلاً لباس نداریم که عوض کنیم!
 ■ کیهان - بازار تهران بیش از هر جلد دیگر در معرض خطر حریق است.

■ توفیق - خیالت راحت باشد اداتش، بازار باین یخی هیچوقت آتش نیگیره!
 ■ اطلاعات - نامه‌های عاشقانه بخاطر نیم میلیون نروت.
 ■ توفیق - والله ما که نیم میلیون نامه عاجزانه برای شندر غاز اضافه حقوق نوشتیم و نتیجه نگرقتیم، شاید آن بابا با چندنامه عاشقانه نیم میلیون نروت را تصاحب کند!
 ■ اگونومیست - از بالا رفتن قیمت‌ها جلو گیری کنید.

■ کا کا - ما که نه چیزی میخریم نه میخوریم! هر کی میخوره خودش قیمت‌ها برهم پائین بکشد!
 ■ روشنفکر - چشم بکشائید و ببینید.
 ■ کا کا - توهم که بابا صدات از جای گرم درمیاد!
 ■ روشنفکر - دوشیزه نازی میگوید این آقا پسرها جنگی به دل نمیزند.
 ■ انگولکچی - خدا از نه دلت بپرسه خواهر!

■ بانوان - بله، او وعده های شیرین میدهد اما شما باور نکنید.
 ■ توفیق - آجی، مثل اینکه این یکی را از روی دست ما نیگا کردی ها؟ ...!

■ اطلاعات - مالیات انسان سه برابر شده.
 ■ توفیق - لابد چون در این مدت کساد، در آمدشون هم سه برابر شده؟!
 ■ ترقی - الاغ ابتدا از آفریقا به ایران وارد شد.
 ■ توفیق - ولی مثل اینکه در وارد کردن «الاغ» زیاده روی کردند!

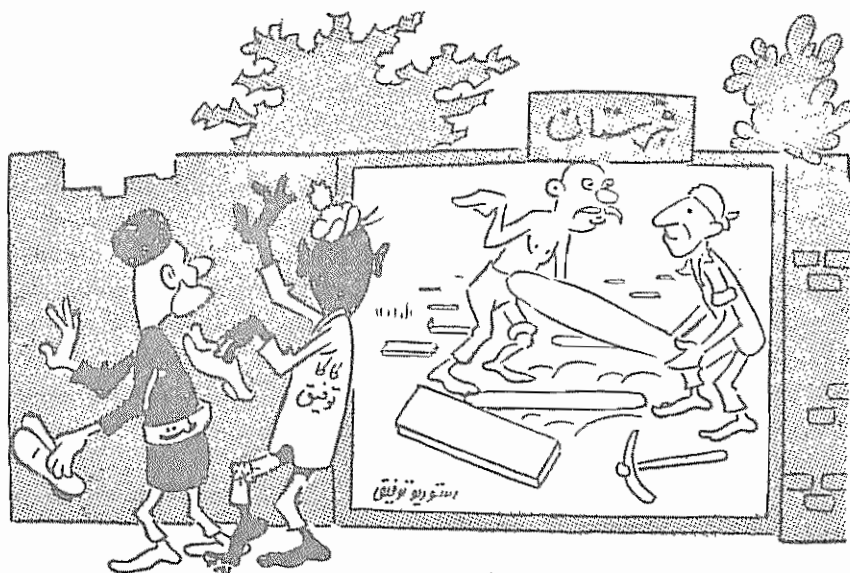
«انگولکچی»

اسفالت خیابان ها!

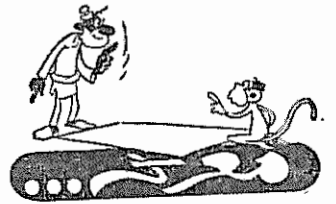


خیابان های تهران چاه ها و چاله ها دارد دو صد و سوراخ در هر یک و چوب چون سنگ پادارد رخ پر آبله، کفگیر، یاغربال، یا توری، خیابان را باینها گرنی تشبیه جا دارد! «خروس لاری» کسی پایش اگر در لافزد و در چاله ای افتد چو ز آن آید برون دیگر نه سردار دانه پادارد! چنان هر چاله بهنا و درازا دارد و گوئی که گر آب اندر آن ریزند امکان شنادارد! خیابان شمال شهر، باشد گرچه اعیانی دو صد و سوراخ و یک صد و صله چون رخت گدا دارد! ره شمران که چون هماری دراز افتاده و بیجان خط و خال و لک و پیسی چوپشت ازدها دارد خیابان ها چنان باشد که شوهر از بیابانها چو وارد میشود در این خیابانها عز ا دارد بدست اندازها از بس خسارت دیده ماشینش سزا باشد اگر راننده بر لب ناسزا دارد مرتب شهرداری پول از رانندگان گیرد ولی فکر رفاه حال آنان را کجا دارد دهد راننده هی دشنام اما گوش باشد گر چه سودا از اینکه آن بد بخت فریادی رسادارد؟

شهرداری اعلام کرد از این بعد مرده‌ها بترتیب حروف الفبا دفن میشوند. «جراید»



قبر کن اولی - ما که از حروف «کاف» و «میم» گذشته ایم، پس اینها اینجا چه کار میکنند؟!
 قبر کن دومی - اینها قاچاقی زنده ان!؟! ...



جناب مرشد!
 بگو ببینم بازچه مرگه بچه مرشد!
 جناب مرشد! اکه گفتی چرا کله گنده‌ها موقع صحبت، دستشونو مومت میکنن وانگشتاشونو روهم فشار میدن؟
 آخه میترسن وسطهای نطق یهو مشتشون وا بزنه!
 حالا بگو ببینم چرا مشتشونو «محکم» روی میزمیکوبن؟
 چون از قدیم گفته‌ان کار از محکم کاری عیب نمیکنه!
 ولی این حرف تو بشرطی درسته که بشه اسم حرف زدن را «کار» گذاشت
 معلومه که میتونیم بچه مرشد، می بینی که خودشون همدمش حرف میزنن و بجاش میکنن «ما کار کردیم»!
 جناب مرشد! میگن کوفسندهایی که ترکها بمافروختن همه شون لاغرن.

تقصیر اون نیست بچه مرشد از وقتی که فهمیده‌ان میخوان بفروستن شون اینجا نصف گوشتشون آب شده!
 جناب مرشد! اکه گفتی چرا اونمخته روی سر اتوبوسهای شرکت زائد شاخ دراومده بود؟
 چیززی نیسی بچه مرشد این حرفها به تو نیومده؟!
 جناب مرشد! نناورها میگن کسی از دولت توقع معجزه نداره، راس میگن؟
 آره، چون همه میدونند که این امامزاده معجزه نمیکنه!

جناب مرشد! مردم برای چی اینروزها کفتر بازی میکنن؟
 برای اینکه از بیکاری حوصله شون سر نره!

ولی «شنیده بودیم معمولاً از بیکاری «مگس میپروون»؟
 چه فرقی میکنه، مگس و کفتر نداره، هر دو پرندهان!
 جناب مرشد! آخه تو که مگس و کفتر رو تویه ردیف قرار میدی اصلاً فکر نمیکنی که مگس سیاه ولی کفتر سفیده؟

ایوالله بچه مرشد! یعنی میخوای بگی ما هم جزو «کاد قاطر یون» هستیم که مسئله سیاه و سفید رو برامون پیش میکشی؟
 گذشته از این اونها همقد نیستن کفتر باون بزرگی چه دخلی به مگس فسقلی داره؟

چی داری میگی بچه... این مگسهائی که شهرتاری توی زباله دونی هاش پرورش میده از کفتر که چه عرض کنم، از کلاغ هم

شهرداری تهران تا آخر هفته سنگهای ولگرد را تصدوم میکنند. - جراید

... ای سنگ!

شد مقرر در این دیار ای سنگ
 که ستان را کشند زار ای سنگ
 حکم قتلت کنون شده صادر
 طبق دستور شهردار ای سنگ
 امر مافوق! واجب الاجراست
 دست ما نیست اختیار ای سنگ
 غم مخور، تازه میشوی راحت
 از غم و درد بی شمار ای سنگ
 نه کتک نه لگد نه چوب نه سنگ
 فارغ از رنج روزگار ای سنگ
 چون بر نادت بسوی قبرستان
 آهت بر سر مزار ای سنگ
 هر چه باهد در این جهان بودیم
 ما دو باهم انیس و یار ای سنگ
 ما دو تا، در زمانه مشترکیم:
 از لحاظ غذا و کار ای سنگ
 من و تو هر دو لات و ولگردیم
 چون نداریم کار و بار ای سنگ
 میفرودم ترا زمستانها
 در بغل مثل یک انار ای سنگ
 پشه‌های هنوز بر، کت من
 مانده بر رسم یادگار! ای سنگ
 هر دو داریم روزگار «سگی»
 تلخ مانند زهر مسار ای سنگ
 میدویم از پی تلاش معاش
 سخت در گوشه و کنار ای سنگ
 تو بدنبال استخوان شب و روز
 من پی نان و خوار بار ای سنگ
 من و تو هر دو زارو نالانیم
 از زن و بچه شرمسار ای سنگ
 بر سراد من و تو هیچ نکشت
 چرخ گردون که مدار ای سنگ
 هست مردن برای ما بخدا
 بساعت وجد و افتخار ای سنگ

بزرگتره... گزارش خبرنگاران اتزای ما

از نقاط سنگ خری!

کزارشی که در آخرین ساعات چاپ روزنامه از طرف چهار خبرنگار ما از چهار محله‌ای که شهرتاری سنگ میخرد ارسال شده حاکی است که:

- * نقاط سگ گیری وسگ خری بقدری شلوغ و سگسارون بود که سگ صاحبشون نمیشناخت!
- * در محله‌های بالا بالاسگ بعضی‌ها بعض صاحبشون بود چون سگها را دو تومن میخریدند ولی کسی حاضر نبود صاحبشون را صنار هم بخرد!
- * بطور کلی سنگ بازار سیاه پیدا کرده بود تا آنجا که قلوه سنگ، بین سگ زن‌ها از دوزار تا پنج زار معامله میشد!
- * آخرین خبر حاکیست که عده‌ای از زندان تعدادی سگ شلوار را بجای سگ بشهرتاری قالب کرده و لشر را گرفته‌اند!؟
- * پدرسگ صاحب!

بازم سؤال داری بچه مرشد؟
 آره که دارم ما تنها چیزی که تو این دنیا فراوون داریم سؤاله! ...
 خوب حالا که تو دلت به «سؤال! خوشه، بپرس جواب بدم!
 جناب مرشد! ... نتیجه کنکور دانشگاه روهم که دادن و دوم تریه پونزده هزار دیپلمه باید بیکار توی خیابونها بگردن.
 عیبی نداره، عوضش حالا که تو کنکور قبول نشده‌ان این هزار و دو بیست تومن پول شهریه‌ای که جدا افتاده‌ان یکسال خرجش میکنن تا سال دیگه هم اکه قبول نشدن دوباره هزار و دو بیست تومن دیگه استفاده میکنند که بازم بتونن باهانش یه سال دیگه زندگی کنن! ... تالی آخر!
 با این حساب رد شدن توی کنکور مثل اینکه کاسبی بدی نیست؟!
 نه چون دانشگاه!؟
 پس فاتحه...
 «زرد آلونک»

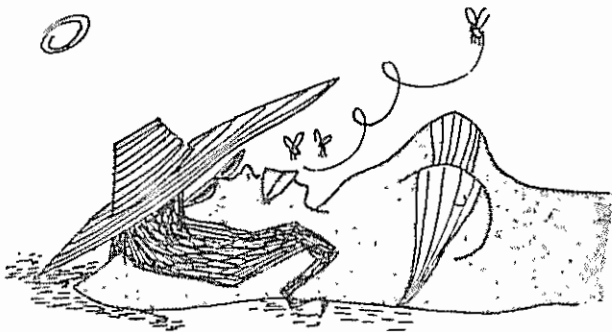


از خطه پایتخت، تا دور شدیم
 کردیم تصادفی و مقصود شدیم
 توفیق، ز بسکه کرد ما را ناسور
 دوی که چگو نه، باک ناسور شدیم!
 الهی! .. عازم دریا شدیم،
 ولی کله پا شدیم، گرفتار ماجرا
 شدیم، دو روز مجبور به لالاشدیم،
 وقتی پاشدیم، ترا ثنا میگوئیم،
 بمردم دعا میگوئیم، این مطلب را
 همه جا میگوئیم ... میگوئیم
 باید طرح ریزی کرد، باید آب
 در ریزی کرد! بالاخره باید یک
 چیزی کرد!
 نادرها دروا شود تا حاجت‌ها
 روا شود، تا گره‌از کارها او شود.
 امروز نشد فردا شود!

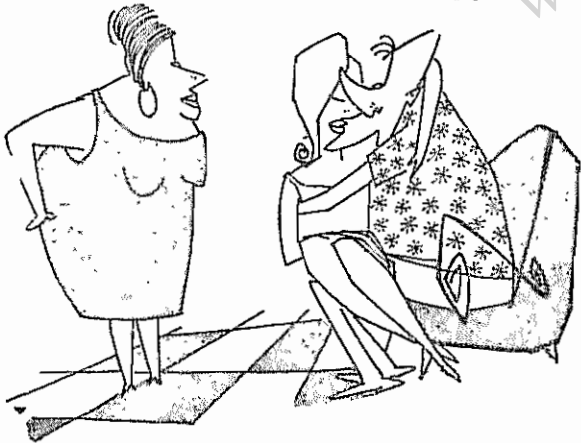
پروردگارا! .. اینهم تصادف
 اقتصاد است، وقتی جاده‌ها بآن
 کشاد است، ظاهر آهمه چیز عادیست،

مسارت اسباب شاد است، ولی وقتی
 راه تنگ است، هر چه سنگ است
 مال پای احمد لنگ است، احمد را
 هشدار میدهد، بدستش کار میدهد،
 فرمان خبردار میدهد، میگوید
 عزیز دلم! وقتی در میام از منزل،
 گرفتار هزار جور مشکلم، دست بردار
 از دلم، بکل مریض و کسالم، برای
 ما بشکر کار باش، شب و روز بیدار
 باش، همه چیز ا هوادار باش،
 بین راهها ناهموار است، زندگی
 ناپایدار است، ای فرزند آدم،
 یک آه است و یک دم! پس جناب عالی
 کم کم، در برابر اولاد جم کم خدمت
 ببند، اینها که بیایند، آنها که
 میروند، تملق میگویند، دست کل
 می‌آرند، فارت میگذارند، بسیار
 کمند که رفیق اهل باشند.
 ای دوست، ز رخت خواب اگر بر خیزم
 از بهرتو، بنده طرح‌ها میریزم!
 مرغان همه جوجه، یقیناً ترا
 من منتظر اواخر پالیزم!

« ماتیک شیرین ساخته شد . » - جراید



مکسها به یکدیگر - آخ جون... بخدا لبهاش مثل قند میمونه!



مرد (بز نش) - عزیزم! .. بخدا هیچ قصد بدی ندارم فقط دلم هوس شیرینی کرده!؟



دکتر به پرستار - خانم! بهتان اخطار میکنم: یا باید
 مصرف این ماتیک را ترک کنید یا اینچارو... از روزیکه شما
 ماتیک شیرین مصرف میکنید همه لامریضها بمرض قند دچار شده‌ان!؟



مالیات

وزارت کدائی تصمیم دارد قانون جدید مالیات را با نظر «مردم» تنظیم کند . تا آنجا که ما میدانیم تنها چیزی که مردم با آن سروکار ندارند «مالیات» است ، چون این بنده خداها «مالی» در بساطشان نیست که صحبت «مالیاتش» باشد لذا باین جهت بوزارت کدائی توصیه میکنیم فقط موقعی سراغ نظر «مردم» بی مال و منال برود که صحبت از «مالیات بر نداداری» باشد.

ایستگاه تاکسی

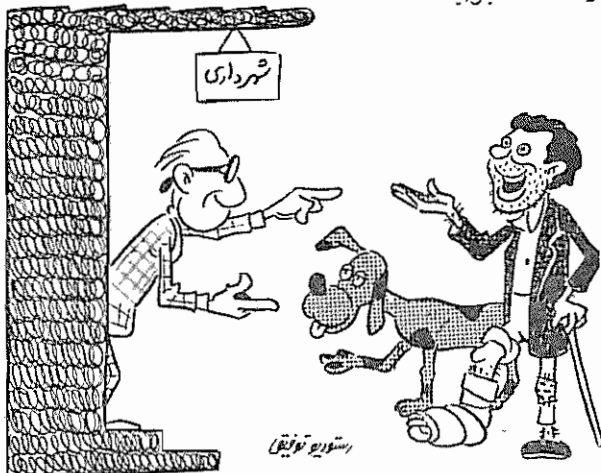
اداره چاهنمائی برای توقف تاکسیها در ایستگاههای مخصوص، تعدادی ایستگاه در نقاط شلوغ شهر تعیین کرده که تاکسیها در آن توقف کرده بانتظار مسافر بنشینند . و اعلام کرده است که تاکسیهایی را که بدون مسافر در شهر حرکت کنند جریمه و مجازات خواهد کرد .

با توجه به فواصل دراز هم ایستگاهها بد نیست که اداره چاهنمائی در دنباله «اقدامات اصلاحی» خود تعدادی تاکسی مخصوص هم تهیه کند که در خیابانها راه بیفتند و مسافرهائی را که میخواهند سوار تاکسی شوند به ایستگاههای تاکسی برسانند !

آشوب بگدا ۱۱ چهشم دره ای هیر ویک ؟

★ سینما «ساحل» : «حقیقت عریان»؟! (فانتزی) - لختی و بژن با شرکت ریچارد مایو - سینه اورن - چشم چرون تابلور !
 ★ سینما «تابستان» : «گرمای بی پیر» (تراژدی) - با شرکت کریگوری عرق - بریثرت مگس - کلودیا کلافه - چارلتون آب بیخ؟!
 ★ سینما «آنو بوس» : «انتظار» (فشار قبر اسکوپ) - با شرکت وارن مسافر - صف مارتین - علف زیر پا بر بیجیدا ! - و با شرکت افنخاری : فشار تابلور !
 ★ سینما «کوچه مهرا» : «مهر و بان مکش مرگ ما !» چهار بانده مغناطیسی با شرکت متلک میجر - و شکون توسوردی دعوا گوین !
 ★ سینما شهر تازی : «سگهای دو تومنی» - با شرکت «ادراد - جی رابین سگ توله» شهر تاز کیاری - ربرت دو تومنی . «ن - وحید یوسفی»

«سگهای ولگرد عده ای از محصلین یا بیکارانی راکه قصد گرفتن آنها و فروختن شانرا بشهرداری داشتند مجروح کردند ۲۰ - جراید



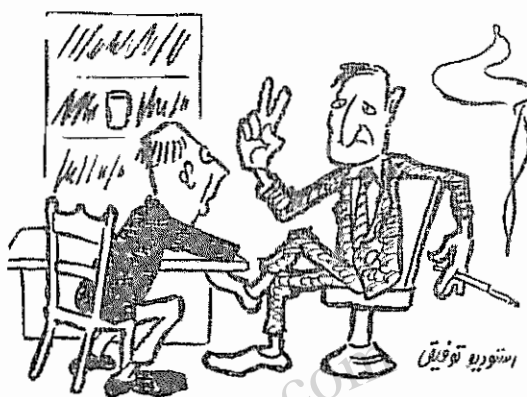
- خوب بالاخره من نفهمیدم تو اونو گرفتی یا اون تورو ؟
 - راستشو بخواین هر دو مون همو گرفتیم !

توسعه ...
 کدائی «هر دو تا دستش راجلوی عا برین میگرفت و مطالبه پول میکرد ! یکی از او پرسید :
 - چرا دو دستی کدائی میکنی ؟ یکی کافیت .
 گدا جواب داد :
 - آخه سطح زندگی بالا رفته و منم مجبور شدم به کسب و کارم توسعه بدم !

آدم با ارزش !

- تو واقعاً آدم مهمل و «بی ارزشی» هستی چون الان یکساله دارای «سگ دو» مینوی هنوز کاری برای خودت پیدا نکردی .
 - اشتباه میکنی ، آدمی که «سگ دو» بزنه این روزها برای خودش «ارزش» داره چون شهر تازی سگ رادانه ای دو تومن میخره !

برای معافیت مالیاتی اصناف راههای مختلفی پیش بینی شده است . « جراید »



مأمور مالیه - پرونده ت رو خوب مطالعه کردم ، دوره بیشتر برای معافیت نداری، یکی «هونی که گفتیم» .. راه دیکه اینکه ورشکست بشی ! !

را گذاشتم وسط هر بیردانه ایت «میآید آغشال بخورد، اونین گردنن طناب پاره می انداختم و - واشجه یواشجه شد پنج دانه ایت :
 « این زمان پنج پنج میگیرد »
 هر یکی ایکی تومن جمعاً دو توما نا !
 اولاره قطار ایله دیم آ پاردم شعبه ! دیدم یه .. بیر صف طولانی از سگ و «سگ صاحب» درست اولوب ؟! سگهای قبلی همینکه دیدند سر نخ پنج دانه ایت دست من است بنای ابراز احساسات گذاشتند ! ... جنگ مغلوبه اولدی ، ایتها بندها را پاره پوره کردند، های فرار !! ...

بنده بیر وقت بخودم آمدم دیدم طنابها پاره که هیچ، تنبانم هم پاره .. سگها از من بدتر ، من از سگها بدتر !! ... یاخچی سرم را کردم هوا ، پرورد کاره شکر ایله دیم . که اگر اختراعیم نتیجه سی در مرحله اول آزمایش خراب اولدی اشکالی بوخود هر مختصری اول چوخ مرارت کشیده است ولی بعداً نانش افتاده است تی باق !! .. اینستکه گینه از امروز، رفته ام طنابهای پوسیده پیدا کرده ام، میخوام بروم خرابه دن کمین کنم، شکارها بیایند، بیر بیر بگیرم بازینج تا میشوند میبرم شعبه ! اما بودفعا اگر جنگ مغلوبه اولسا، ایتهای پدرسگ را خودم همانجا مجازات ایله رم، دعه !!

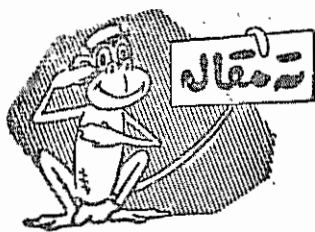
در هفته ای که تشریف آ پاری خودم یادم هست که ایله در همین ستون، سیزین خدمتین شرح منصلی نوشتم که واقعاً بیزیم بلدیله چوخ چوخ زحمت میکشد، و برای آسایش و رفاه بوملت ، سحر دن تا آفام هزار جور خودش را آب آتش می اندازد که فقط من و سنه راحت می کاملا فرام اولسون !! .. نمونه اش هم همان نرخ گذاری بود که خدمتتان عرض ایله دیم .

تازگی بیر یاخچی فکر دیگر هم کرده است که تمام دنیان بگردید لاپ مثل این فکر را ممکن نیست پیدا کنید . والله بیس دورا ... بالله بیس دور که در برابر بوقدر زحمت ، بوقدر خجالت که بیزه میدهند لاقبل بیر خشک و خالی تشکر هم نکنیم ! - و عیب دورا ... فردا در خدمتتان میرویم چه نمه توی آتش میوزیم (!) اگر اینها بفکر او شاخ موشا خالرباشند دده میز در آمده است !

ملاحظه بووورون، هیچکجه عقلمین میرسید که بفکر بیکاره آدم لر بیفتند !! .. یوخ .

اما بیونا بلدیله چیها برای بیکارها هم یاخچی قشنگ فکر کردند . یعنی «آدمهای بیکاره» را انداخته اند جان «سگهای بیکاره» !! .. هوا زنه هم معنی سی همین است دیگر ؟! شاعر بزرگوار هم شهری خودم سمدی طنز می یاخچی گفته است :

«کنند همجنس با همجنس پرواز»
 اگر بیکاره من، سگ تور بیدانز !
 فقط بو میانه دن ، دلم بحال «ایت» میسوزد که برای خودش بی دردرس، آرامشی وار، ولگردی ایلس ، بیر تیکه استخوان پیدا میکند میخورد، بیر گوشه دن میخواید ، و فانی وار، صفتی وار، حقیقتی وار، ایله رویم ساه که منم چون ولگردم، باید لایعلاج بروم اوین سراغی بگیرم ، بیر طناب بیاندازم گردنش، های چک، های چک، بیر تحویل ویر، ایکی تومن بگیرم، چورک بخور زهر مار ایله ! خلاصه بو جور بنده هم وارد میدان مبارزه اولدم . همینکه شنیدم نازنین بلدیله بو جور اختراع کرده است که هر کس بیردانه «ایت» تحویل بدهد ایکی تومن اونه میبردازند، منم رقم دنبال تازه اختراع !! .. توی خرابه پشت منزل سگ دانی خوبی است، اول رقم موفته از قصاب محل آشغال گوشت گرفته آمدم خرابه دن پشت دیوار مخفی از لدم، آشغالها



ممولی بومه بجه های خوب سلام بیده !
 ★ گاهی کداری بجهها مینویسن بعضی از حرفهای کاکا رو ما نمی فهمیم و بعضیاش بجای اینکه فکاهی انتقادی باشه مثل اینکه تعریف و تمجیدیه !!

ممولی باید بومه بجههای کند ذهن ! بگه علت اینکه بعضی از حرفهای کاکا رو نمی فهمین یا اینکه از اونهم بد تر زبونم لال خیال میکنین «تعریف و تمجیدیه !!» اینه که خوب دقت نمیکنین و تو بحر معنای حرفهای کاکا نمیرین !! .. توی هر خط و هر کلمه و هر حرف کاکا توفیق یک نکته و یک مضمون و یک متلک خوابیده .. اگر شما این مضمونهای کاکا رو درک نکردین یکدفعه دیکه اونوبا دقت بخونین و یا از اونهایی که از شما نخاله ترن و با متلکهای کاکا توفیق بیشتر آشنائی دارن بپرسین بهترتون میکن که کاکا توفیق بکجا زده؟!

راجع به تعریف و تمجید کردن هم که معاذ الله .. مسخره ترین کار اینه که به روز نومه ای که کارش واسم و عنوانش شوخی کردن دست انداختن و متلک گفتن و مضمون کوک کرده از کسی یا چیزی تعریف کنه ؟! .. اصلا کسیکه کارش متلک گفته اکه از چیزی هم تعریف کنه مردم گر کر میخندن و خود بخود تکذیب از آب در میاد !

★ یکی از بجهها واسم «آسید مهدی - جیم !» کلگی کرده که «در قسمت طرح جدول هفتگی نهایت کوشش در پیچیدگی آن بسکار رفته بهمان دلیل که برندگان جوایز کمتر اعلان میشود» !!

میتی چون ! ابتدا اینجوری که تو نوشتی نیس بهترین دلش اینک عده ای هم از آسون بودن جدول شکایت میکنن !

★ مرتضی بدر قاسم کوری (ببخشید) : قاسمی ! نوشته شما خوب میدونین که از وقتی که مردم روغن نباتی خور شده ان دیکه برای مردها شب جمعه وجود نداره یا بهتر بگم دیکه مردی وجود نداره پس شما مرتباً در روز نومه ها مینویسن «همشهری ! شب جمعه دو چیز یادت نره ، دوم امروز نومه توفیق» !! .. خواهشمندم برای راحت شدن خیال من باین سؤال پاسخ دهید!

آق مرتضی جون ! ما توفیق رو واسه مردم هاش منتشر میکنیم؟! .. یا حق !

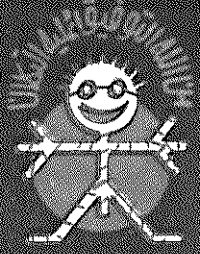
★ مرتضی بدر قاسم کوری (ببخشید) : قاسمی ! نوشته شما خوب میدونین که از وقتی که مردم روغن نباتی خور شده ان دیکه برای مردها شب جمعه وجود نداره یا بهتر بگم دیکه مردی وجود نداره پس شما مرتباً در روز نومه ها مینویسن «همشهری ! شب جمعه دو چیز یادت نره ، دوم امروز نومه توفیق» !! .. خواهشمندم برای راحت شدن خیال من باین سؤال پاسخ دهید!

روزنامه طنزآمیز

توتینا

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

پنجاه و نه سالگی



چونکے توتینا کت با شہر نیانے
حقیقت کس کرم انسان کو دکھانے

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

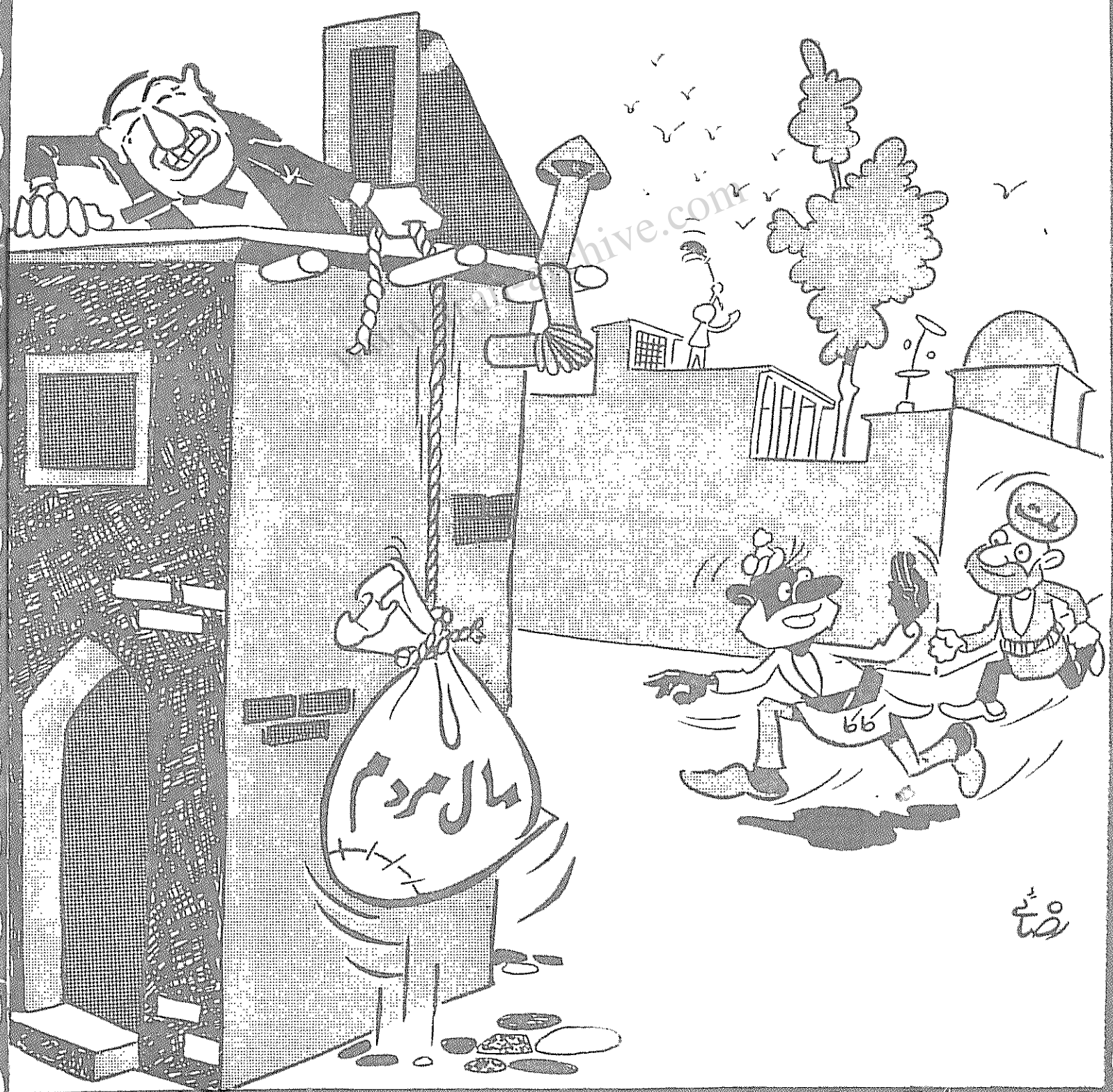
صاحب امتیاز و مدیر: حسن توفیق

توتینا روزنامه ایست قی و استقلال کو بیچ حزب و دست و پانچا بستگی ندارد

اندرا داس

کاکا توفیق بملت:

- بدو کہہ دارہ بالا میکشہ!؟



ص ۵